

مانیفست جمهوری خواهی، دفتر دوم: تحریم انتخابات ریاست جمهوری، گامی به سوی
دموکراسی و جامعه باز

زندانی اوین
اردیبهشت 1384

مقدمه

1. مانیفست جمهوری خواهی، از یک سو، مدلی برای گذار به دموکراسی ارائه می‌کرد، و از سوی دیگر، آراء و عقاید یک دگراندیش زندانی را بیان می‌داشت. دلیل سکوت بعدی نویسنده آن بود که احساس می‌کرد سخن دیگری برای طرح مکتوب ندارد و آنچه را درباره رژیم مستقر می‌بایست بگوید، گفته بود. در مانیفست جمهوری خواهی آمده بود که تمامی انتخاباتی که از آن به بعد در جمهوری اسلامی برگزار خواهد شد، باید تحریم شود. اینک، ضمن تأکید بر تحریم انتخابات ریاست جمهوری، در ادامه دفتر اول مانیفست جمهوری خواهی، برخی پیشنهادات برای گذار ایران به دموکراسی، بیان می‌گردد. دفتر دوم کوتاهتر از دفتر اول است. برای اینکه ادله برخی مدعیات و پاسخ برخی پرسش‌ها در دفتر اول آمده است.

2. نقدهای بسیاری، خصوصاً در خارج از کشور، بر مانیفست جمهوری خواهی وارد شد. نویسنده نه تنها باید شادمان باشد که آرائش خوانده و نقد شد، بلکه باید ممنون باشد از اینکه از نقدها بهره فراوان برده است. در هر حال یادآوری یک نکته مهم است. جدی‌ترین رقیب مدل جمهوری خواهی، مدل مشروطه خواهی دوست عزیز آقای سعید جاریان است. او به مناسبت هزار و پانصدمین روز بازداشت نویسنده، طی یک گفتگو، ضمن دفاع از آرمان جمهوری خواهی، با توجه به امکانات و مقدرات طرفین، جمهوری خواهی به عنوان یک استراتژی را رد کرد. نویسنده نوشتار حاضر همچنان جمهوری خواه است و در نوشتار حاضر سعی کرده است مواضع خود را روشن تر نماید.

3. نویسنده پس از سخنرانی در دانشگاه شیراز دربارهٔ مبانی نظری فاشیسم، (خرداد 1376) بازداشت و مدت 90 روز (در زمستان 1376) در اوین محبوس شد. (از آن محکومیت 9 ماه باقی مانده. که پس از حبس فعلی باید نقد شود). اینک، در دومین محکومیت، 1855 روز است که در اوین زندانی است. مجازات زندان (سلب آزادی)، ممنوعیت تماس تلفنی، بیماری‌های مختلف ناشی از حبس بلنمدت، فشارهای روحی- روانی وارد آمده بر خانواده، انواع و اقسام دروغ‌ها و شایعاتی که ساخته و پخش شد؛ همه بخشی از هزینه‌ای است که یک دگراندیش برای طرح نظراتش باید در نظام سلطانی ج. ا. ا. پردازد.

روشن است که انتشار دفتر دوم مانیفست جمهوری‌خواهی، هزینه‌های جدیدی برای نویسنده به ارمغان خواهد آورد. مسأله روشن است. مقام رهبری تحمل کوچکترین انتقادی را ندارد. رهبری خدایگانی است که صرفاً باید پرستیده شود. فقط رابطه خدایگان و بنده را می‌فهمد. در زندان اوین بازداشتگاه‌های اختصاصی مدرنی برای خود تدارک دیده است: بند دو الف (2 الف) (بازداشتگاه حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، طبقه اول بند 240 (بازداشتگاه حفاظت اطلاعات قوه قضائیه)، و بخش دیگری از بند 240 که بعضاً در اختیار حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی قرار می‌گیرد. در سلول‌های انفرادی این بازداشتگاه‌ها از انواع و اقسام شکنجه‌های جسمی- روحی برای «توبه‌نامه‌نویسی» زندانی استفاده می‌شوند (پروندهٔ وبلاگ‌نویسان، پروندهٔ زهرا کاظمی و پروندهٔ نظرسنجی چند نمونه از به کارگیری این روش‌ها هستند). به طور طبیعی، هر نوع محدودیت جدید، یا حادثه‌ای جانی، برای نویسنده، فقط با دستور مستقیم مقام رهبری امکان‌پذیر خواهد بود. بدین ترتیب مسئولیت مستقیم کلیه اقدامات با شخص آقای خامنه‌ای است. اعترافات و پشیمانی سلول انفرادی هیچ ارزشی ندارد و فقط بر بی‌حیثیتی کسانی خواهد افزود که از روش‌های استالینیستی برای حذف دگراندیشان استفاده می‌نمایند.

حبس طولاني نويسنده، يکي از مواردی است که نشان می‌دهد «مردم‌سالاری دینی» مورد ادعای رهبر، در مقام عمل چه در انبان دارد. نه تنها پروژه قتل‌های زنجیره‌ای، بلکه شکنجه متهمان آن پرونده و قتل زهرا کاظمی نشان داد که مردم‌سالاری دینی مورد ادعا اگر امکان و فرصت تحقق یابد، چه بهشتی خواهد آفرید! نمایش‌های تلویزیونی وبلاگ‌نویسان، گوشه کوچکی از تمنای رسیدن به هدف از طریق روش‌های استالینی بود. شاید سر به نیست کردن نويسنده، رهبر را خشنود سازد، اما چه باک از مرگی که در راه آزادی و رعایت حقوق بشر باشد. «بازی با مرگ» بسیار زودتر از این ایام آغاز شد. با جنایت نمی‌توان جلوی سیل آزادی را گرفت. مطمئن باشید که افق آزادی گشوده خواهد شد و فرزندان ایران‌زمین در آینده‌ای نه‌چندان دور شاهد نظامی ملتزم به حقوق بشر خواهند بود

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
این عوعو سگان شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ‌طبع
این گرگی شبان شما نیز بگذرد
پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست
هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

اکبر گنجی

زندانی اوین

اردیبهشت 1384

1. مبارزه سياسي و نقد نظام حاکم مهم است: روشنفکران اخلاقاً وظیفه دارند از درد و رنج و آلام انسانها بکاهند (پوپر، رورتی). نظامهاي ديكتاتور و خودکامه به روشهاي گوناگون موجب درد و رنج مردم ميشوند. تلاش جهت خلاص کردن مردم از شر نظام اقتدارگرا و جایگزین نمودن نظام آزاد و دموکراتیک فينفسه ارزشمند است. در جهان کنونی ديکتاتوري همچنان مذموم و دموکراسي همچنان ممدوح شده است که حتي خودکامگان سعي ميکنند نظام خود را نوعي مردمسالاري (مردمسالاري بومي، مردمسالاري ديني، مردمسالاري آسيائي، مردمسالاري آفريقي، دموکراسيهاي خلقي) بنامند.

روشنفکران و نخبگان نبايد از مسئوليت اخلاقي خود شانه خالي کنند. نخبگان در طول سالهاي گذشته يأس و سرخوردگي، نااميدي، انفعال و بي تفاوتی را به جامعه تزریق کرده اند. در حالي که بايد امید آفريد، بايد شور و نشاط را به جامعه تزریق کرد. اينها نیازمند از خودگذشتگی و ايثار، شجاعت و جسارتند. تاريخ نشان ميدهد که گامهاي بلند را آدمهاي جسور، آرمانگرا و فداکار برداشته اند.

ميگویند دوره قهرمان گرايي و انتظار نجات دهنده داشتن گذشته است و بر اين مبنا زیرآب مبارزه براي عدالت و آزادي را مي زنند. غافل از آنکه به هيچوجه نمي توان از «دوره قهرمان گرايي گذشته است» عدم مبارزه با خودکامگان را نتیجه گرفت، مبارزه در راه آزادي فينفسه ارزشمند است. جوامع دموکراتیک هم فاقد قهرمان نيستند. در اين نوع جوامع با کثرت قهرمان روبرو هستيم. در حالي که در جوامع خودکامه رهبر خدائي مي کند و مخالفين از خودگذشته اش قهرمان ميشوند. در اين نوع جوامع عوام الناس انتظار دارند که قهرمان تمام مشکلات و مسائل تاريخي-اجتماعي آنان را رفع

و حل کند. اما نه هیچ انساني قادر به چنان کاري است. و نه دموکراسي حلال تمام مشکلات ابناء بشر است.

آري از طريق سياست و از راه دموکراسي نمي‌توان تمام مشکلات و مسائل را رفع و حل کرد. بزرگترين مشکل يا يگانه مشکل جامعه هم، نظام سياسي حاکم نيست، تا با تغيير نظام سياسي، همه مشکلات حل شوند. مسائل فرهنگي، راه حل فرهنگي مي‌طلبند. مسائل اقتصادي راه حل اقتصادي دارند. مسائل اجتماعي راه حل اجتماعي دارند. روشن است که مردم و روشنفکران هم دموکرات نيستند. ولي از هيچک از اين مقدمات صادق نمي‌توان اين نتيجه کاذب را استنتاج کرد که پس فعاليت سياسي بيهوده است، پس مبارزه با ديکتاتوري وقت تلف کردن است. پس تلاش در راه استقرار نظام دموکراتيک آب در هاون کوبيدن است. يا اگر هم نظام دموکراتيک بيايد، کار چنداني از آن برنمي‌آيد، چرا که همه مسائل، که مسائل سياسي نيست. سنت فرهنگي‌اي (نظام فرهنگي) که ما را در بر گرفته، أم المسائل است. پس بايد اجزاء و مؤلفه‌هاي فاسد و نادرست فرهنگ عمومي را تغيير داد و اصلاح کرد.

آدمي وقتي نااميد و سرخورده مي‌شود، براي انفعال خود «دليل‌تراشي» مي‌کند. کار تا بدانجا پيش مي‌رود که مبارزات آزاديخواهانه گذشتگان را خيال‌پروري مي‌خوانند. هر کس کليت نظام حاکم را پذيرد و در انتخابات رياست جمهوري شرکت نمايد، با خيال‌پروري وداع گفته است ولي پيگيري اهداف راديکال به روشهاي غير خشونت‌آمیز، گام در هوا برداشتن است. بدین ترتيب اگر کسي انتخابات نهمين دوره رياست جمهوري را تحریم کند، خيال‌پرور است.

برخي ديگر بر اين باورند كه مردم از سياست بريده‌اند و ديگر اهميتي به نزاعهاي سياسي ميان زمامداران با مخالفان داخلي و خارجيشان نمي‌دهند. مردم مي‌خواهند زندگي كنند، خوش بگذرانند، راحت باشند. كسي به كارشان كاري نداشته باشد، براي آنها مهم نيست، چه نوع نظامي و چه افرادي حاكم باشند.

به فرض آنكه اين توصيف از وضعيت اجتماعي ايران درست باشد، از آن چه نتيجه‌اي مي‌توان گرفت؟ آيا وظيفه روشنفكر، دگراندیش و فعال سياسي تبعيت از عوام الناس است؟ آيا اين رويکرد آنان را عوامزده (قبول مشهودات، مقبولات، مسلمات، مظنونات، موهومات و مخيلات مردم) نمي‌كند؟ چه برهاني اقامه شده است كه تمام افكار و رفتار مردم درست است؟ مگر همه آدميان سراپا «خرقه تردامن و سجاده شراب‌آلوده» نيستند؟ پس چرا مردم را معصوم و بي‌گناه فرض مي‌كنيم. بايد رفتار مردم را، مثل نظام سياسي، به نقد كشيد. همه مشكلات ناشي از نظام سياسي نيست. بايد به نقد و داوري مردم (روشنفكر هم يكي از احاد مردم است) پرداخت. نبايد به دنبال خوشايند و بدآيند مردم بود بايد به خاطر مصالح مردم به دفاع از آزادي و دموكراسي و عدالت پرداخت. بدين معنا بايد آرمانگرا بود، نه عوام‌گرا. اگر پوپوليسم محكوم است، كه هست، پرچم مبارزه سياسي را نمي‌توان به دست توده‌هايي سپرد كه در شرايط بحراني سودايي جز تخريب و انتقام ندارند و فقط به فكر مجازات حاکمان پيشين‌اند تا استقرار و تحكيم نظامي دموكراتيك.

اگر سخن حقي وجود دارد، بايد آن را با مردم در ميان نهاد. اگر مبارزه با نظامهاي اقتدارگرا جهت تأسيس جامعه باز و نظام دموكراتيك حق است، حتي اگر تمام مردم يك کشور مدافع نظام خودكامه باشند، يا بودن و نبودن

آن برایشان بی تفاوت باشد، دموکرات آزادیخواه حق (و بلکه وظیفه) دارد یک‌تنه در مقابل آن نظام بایستد. مبارزات آزادیخواهانه را همیشه افراد اندکی آغاز می‌کنند، اما رفته‌رفته دیگران بدان می‌پیوندند. بازیگر سیاسی نمی‌تواند به بهانه سیاسی نبودن مردم یا عدم همراهی مردم از حق‌طلبی و آزادیخواهی دست بشوید. دگراندیشان در نیمه پایانی قرن گذشته در تمامی جوامع غیر دموکراتیک، اقلیتی انگشت‌شمار را تشکیل می‌دادند. ولی همان اقلیت با ایستادگی و شجاعت و تحمل رنج، مسیر دشوار دموکراسی را گشودند.

از سوی دیگر، به شرط آنکه مطالبات مردم همانها باشد که مدعیان ذکر می‌کنند، چه کسی گفته است که مردم برای رسیدن به آن اهداف راه درستی را انتخاب کرده‌اند و در چارچوب نظام موجود می‌توانند به اهداف خود برسند؟ به تعبیر فنی‌تر، چه کسی گفته است بهترین تبیین از رفتار جمعی آدمیان، تبیینی است که کُنشگران از رفتار خود دارند، نه تبیینی که ناظران از رفتار آنها دارند. مگر عقلانیت عملی به معنای تناسب روش و وسایل با اهداف نیست؟ باید به مردم نشان داد که با این روشها و وسایل، به اهداف خود نمی‌رسند. باید مردم را به صحنه آورد. باید به آنها نشان داد که «سیاست‌گریزی» چاره بیچارگی آنان نیست. عرصه عمومی بسیار مهم است و سیاست‌ورزی به معنای تولید و توزیع قدرت سیاسی، نقد قدرت حاکم، مشارکت در حوزه عمومی، داوری درباره نظام حاکم و زمامداران، امری شریف است که باید همه مردم بدان بپردازند. بازیگر سیاسی و روشنفکر می‌داند نباید تلقی شتابزده از حوزه عمومی داشته باشد و فکر کند که به سرعت می‌تواند بر خودکامگی غلبه کند. دموکراسی فرآیندی است که هم محتاج انسانهای دموکرات است و هم دموکرات‌پرور است. آری انسانهای دموکرات، دموکراسیها را بنا می‌نهند. ولی تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نظامهای دموکراتیک محصول جوامعی نبوده‌اند که تمام ساکنان آن دموکرات بوده‌اند. «تحمل دیگری» و «اعتماد» شرط لازم بنای

نظام دموکراتیک است. اما انسانها در طول تاریخ پس از نزاع و جنگ‌های فراوان به ضرورت دریافته‌اند که باید یکدیگر را تحمل کنند، فرهنگ‌های متفاوت را به رسمیت بشناسند و در مقابل آنها روادار باشند، آدمیت آدمیان را منوط به عقایدشان ندانند. پس نباید خیال کرد که تا تمامی مردم دموکرات نشوند، دموکراسی ایجاد نمی‌شود. گفته‌اند کارل پوپر با اینکه اندیشه‌ای دموکرات داشت، ولی خود دموکرات نبود. یعنی مخالفان خود را تحمل نمی‌کرد. اما همین شخص غیر دموکرات در قرن بیستم کمک زیادی به بسط و گسترش دموکراسی کرد. فرهنگ سیاسی دموکراتیک، شرط لازم ایجاد و تثبیت و تحکیم نظام دموکراتیک است. حاصل جمع ارزشها، عقاید و معارف بنیادینی که به فرآیندهای سیاسی شکل و ساختار می‌دهند، فرهنگ سیاسی نام دارد. فرهنگ سیاسی، قواعد بنیادین را برای به اجرا درآمدن سیاست وضع می‌کند و تصورات و اعتقادات مشترکی را که بنیادهای اصلی زندگی سیاسی یک کشورند تعیین می‌کند. اینکه فرهنگ سیاسی تمام مردم دموکراتیک باشد، امری ناممکن است. ولی فرهنگ نخبگان سیاسی که فرآیند دموکراسی را پیش می‌برند، باید حتماً دموکراتیک باشد. فرهنگ سیاسی متکی بر اعتماد متقابل، مدارا در برابر تنوع و اختلاف، و آمادگی برای مصالحه و سازش، شرط قبلی دموکراسی پایدار است. به نظر اندیشمندان مجموعه‌ای از تحولات تاریخی و اقتصادی تصادفی (ناخواسته) موجب پیدایش چنین فرهنگی در مغرب زمین شدند و دموکراسی بر مبنای همین فرهنگ توانست در کشورهای غربی ظهور کند. نخبگان سیاسی و روشنفکران ما، اینک بیش از هر زمان دیگری بر سر دموکراسی و آزادی اجماع و توافق دارند. همه آنها خواهان یک نظام دموکراتیک‌اند. اما نکته مهمتر این است که تمام نخبگان سیاسی بپذیرند که منازعات سیاسی را از طریق قواعد و روشهای دموکراتیک حل و فصل کنند و بیش از آنکه دل در گرو نتیجه این فرآیند داشته باشند، برای خود فرآیند دموکراتیک حل منازعات ارزش قائل باشند. به گفته مارتین لیپست: «در فرهنگ سیاسی دموکراتیک، فرآیندها و نهادها به آثار حاصل از خود مشروعیت می‌بخشند، اگرچه آن آثار ناخوشایند

باشند». البته پر واضح است که فرآیند کنار زدن نظام خودکامه به هیچ وجه به شخصیت دموکراتیک و فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیازمند نیست. اما تأسیس و تحکیم و تثبیت دموکراسی واقعی، نیازمند اجماع نخبگان سیاسی بر سر دموکراسی است. بسیاری از محققان دموکراسی تصدیق می‌کنند که وجود وفاق میان نخبگان بر سر نهادهای دموکراتیک و قواعد رسمی سیاست شرط اصلی دموکراسی پایدار است. نخبگان سیاسی باید آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مذهب و آزادی مطبوعات را بپذیرند. فرآیند ایجاد نظام دموکراتیک، نیازمند برنامه‌ایست که گام‌های مهم آن روشن باشد. به گمان ما در شرایط کنونی تحریم انتخابات ریاست جمهوری، توسط نخبگان سیاسی و مردم، اولین گام ضروری برنامه‌ایست که به نظام دموکراتیک ختم می‌شود.

2. انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری به دلایل زیر باید تحریم شود:
2-1. فرآیند نا عادلانه و غیر آزاد؛ مطابق قانون اساسی (به تعبیر درست‌تر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی) زنها و سنی‌ها نمی‌توانند رئیس جمهور شوند. پس از آن مهمترین مشکل انتخابات نظارت استصوابی شورای نگهبان است. در مرحله اول کلیه شهروندان به دو دسته تقسیم می‌شوند. آنها که به قانون اساسی اعتقاد دارند و آنها که به قانون اساسی اعتقاد ندارند. افرادی که به قانون اساسی اعتقاد ندارند از حقوق شهروندی محرومند و طبعاً حق کاندیداتوری برای بسیاری از مشاغل و مناصب را ندارند. یعنی ایران متعلق به همه ایرانیان نیست، بلکه فقط خودیها شهروند محسوب می‌شوند.

در مرحله بعد تکلیف معتقدین به قانون اساسی روشن می‌شود. صرف التزام عملی به قانون اساسی و ولایت فقیه کفایت ندارد، بلکه باید به نظریه ولایت فقیه و مصداقش اعتقاد داشت. یعنی افرادی که اسلام و قانون اساسی را قبول دارند، ولی نظریه ولایت فقیه یا مصداقش را قبول ندارند، رد صلاحیت می‌شوند.

در گام بعد، شورای نگهبان افراد بسیاری را به روشهای غیر قانونی، به دلیل عدم التزام عملی به اسلام، قانون اساسی، ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی و... رد صلاحیت می‌نماید. در همین مرحله شورای نگهبان رقباي جدي جناح اقتدارگرا را حذف می‌نماید.

تبعیض در استفاده از امکانات رسانه‌ای کشور، مشکل بعدی است. کاندیدای رقیب نه تنها حق استفاده از بسیاری از رسانه‌ها را ندارد، بلکه بخش مهمی از ارکان نظام به نفع کاندیدای مورد نظر رهبری وارد عمل شده و امکان رقابت عادلانه را از کاندیدای رقیب سلب می‌نمایند.

تقلب عامل دیگری است که فرآیند انتخابات را ناعادلانه می‌کند. سه نوع تقلب سازماندهی شده در انتخابات ایران به صورت عرف درآمده است. اولاً: برگزاری انتخابات در اماکنی صورت می‌گیرد که محافظه‌کاران بتوانند آراء تقلبی به صندوق‌ها بریزند. گفته می‌شود معمولاً چند میلیون رأی تقلبی در این مرحله به صندوق‌ها ریخته می‌شود. ثانیاً: در زمان شمارش آراء، معمولاً تقلب گسترده‌ای به نفع نماینده محافظه‌کاران صورت می‌گیرد. آرای رقبا به نام کاندیدای محافظه‌کاران شمارش می‌شود. ثالثاً: از «بالا» دستور داده می‌شود، به خاطر مصلحت نظام، درصدی بر کل آراء شرکت‌کنندگان افزوده شود تا میزان کل آراء افزایش یابد و از این طریق مشروعیت نظام تأمین گردد.

ممکن است گفته شود این مسائل مشکلات اجرایی است. آری انتخابات يك امر اجرایی است. اگر در اجرا (برگزاری) تقلب صورت گیرد، فرآیند و نتیجه آن غیر عادلانه و غیر دموکراتیک است.

یکی دیگر از مسائل فرآیند ناعادلانه این است که اگر محافظه‌کاران با استفاده از تمامی این روش‌ها موفق به پیروزی در انتخابات نشوند، انتخابات توسط شورای نگهبان ابطال می‌شود تا به طریق غیر معمول کاندیدای مورد نظر صعود کند. از سوی دیگر بنا بر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی رهبر می‌تواند حکم رئیس جمهور را تنفیذ نکند.

اصلاح‌طلبان برای حل این مسأله دو راهکار پیشنهاد کرده‌اند. اول: تغییر اعضای شورای نگهبان و تعیین افراد جدیدی که عادلانه عمل نمایند. دوم: برگزاری انتخابات آزاد تحت نظارت نهادهای بین‌المللی (مثل سازمان ملل متحد).

اگر بتوان این نکته را نادیده گرفت که رژیم جمهوری اسلامی این دو راهکار را نمی‌پذیرد، ولی این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که قانون انتخابات شورای نگهبان را موظف می‌نماید که بسیاری افراد را به طور قانونی رد صلاحیت نماید. البته باید تأکید کرد که هر آماری درباره میزان مشارکت در انتخابات، بدون نظارت نهادهای مستقل بین‌المللی، قابل پذیرش نمی‌باشد. 2.2- فرآورده فاقد اختیارات: به فرض آنکه مشکل فرآیند غیر دموکراتیک رفع گردد، مسأله مهمتری وجود دارد که تحریم انتخابات را ضروری می‌سازد. مسأله این است: فرآورده فرآیند دموکراتیک فاقد اختیارات لازم برای تغییرات ساختاری و اصلاحات بنیادین است. علاوه بر این، اصلی‌ترین ارکان نظام در مقابل يك رئیس‌جمهور منتخب واقعی خواهند ایستاد. مگر قرار نیست

رئیس‌جمهور منتخب در چارچوب همین قانون اساسی؛ با همین رهبر، همین مجلس، همین شورای نگهبان، همین مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای شهر و شهردار، صدا و سیما، بسیج و سپاه و نیروی انتظامی و... کار کند؟ مگر قرار نیست رئیس‌جمهور مجری برنامه پنج‌ساله چهارمی باشد که به تصویب مجلس هفتم رسیده است؟ مگر نباید در چارچوب برنامه چشم‌انداز بیست‌ساله مورد نظر رهبر عمل کند؟ مگر نباید در چارچوب سیاست‌های کلی نظام که از سوی رهبر تعیین می‌شود، کار کند؟ پرسش این است: دموکراسی پیشکش، چه نوع اصلاحاتی در این چارچوب امکان‌پذیر است؟

برخی برای حل این مسائل پیشنهاد می‌کنند فردی چون دکتر محمد مصدق را کاندیدا نمایند تا در مقابل رهبر و نهادهای تابع او بایستد. اولاً در میان کاندیداهای اعلام‌شده فردی که کوچکترین شباهتی به دکتر مصدق داشته باشد یافت نمی‌شود. گروه‌های اصلاح‌طلب دائماً گوشزد می‌کنند باید انتظارات را محدود کرد، کار زیادی نمی‌توان صورت داد. ثانیاً: صلاحیت فردی مصدق‌گونه مورد تأیید قرار نخواهد گرفت.

برخی دیگر بر این نکته تأکید دارند که در کشورهایی که انقلاب صورتی تحقق یافت مردم، به جای تحریم، در انتخابات شرکت نمودند. اما باید به این نکته توجه داشت که در آنجا فرآیند انتخابات عادلانه زیر نظر مجامع بین‌المللی برگزار می‌شود و رهبر مخالفان حذف نمی‌شود. اگر نظام حاکم در شمارش آراء تقلب نماید، انقلاب مخملی با حمایت خارجی به وقوع می‌پیوندد. از سوی دیگر مبارزه بر سر قدرت اصلی در کشور است. اما در اینجا قدرت اصلی در دست رهبر مادام‌العمر است و او همه‌کاره است. کلیه نهادهای انتصابی يك رئیس‌جمهور آزادیخواه را به تدارکاتچی تبدیل خواهند کرد. در آنجا کاندیدای مخالفان در مقابل رهبر نظام مستقر می‌ایستد و

خودکامگي و فساد او را به طور علني برملا مي‌سازد. ولي در اينجا کليه کاندیداها مي‌بایست التزام نظري و عملي و ارادت خود به رهبري را به اثبات برسانند. قوه قضائيه نه تنها بي‌طرف و مستقل نيست، بلکه تابع فرمايشات رهبر است. اصلاح‌طلبان وقتي دولت و مجلس ششم را با آراء اکثريت مردم در اختيار داشتند، براي دموکراسي کاري از دستشان برنيامد، اينک با اين کاندیداها و مردمي که به آنها اعتماد ندارند، چه خواهند کرد؟ فرض کنيم اصلاح‌طلبان در انتخابات رياست جمهوري پيروز شوند و سه سال بعد، دوباره مجلس را در اختيار بگيرند. در آن صورت بايد پروژه تقويت جامعه مدني را دنبال نمايند. اولين اقدام آنها بايد تغيير قانون اصناف باشد. ولي شوراي نهبان آن را رد مي‌کند. مگر استقلال وکلا که در برنامه چهارم بود را شوراي نهبان رد نکرد و مجلس هفتم آن را از برنامه حذف نکرد؟ قانون نظام پزشکی به صورتي است که صلاحيت پزشکان کاندیدا را نظام سياسي بايد تأييد نمايد. تغيير قانون براي افزايش قدرت اصناف و انجمن‌ها و سازمان‌هاي غير دولتي، مقبول رهبري و شوراي نهبان منصوب او نخواهد بود. شوراي نهبان اصلاح قانون مطبوعات را خلاف شرع اعلام کرد، براي آنکه رهبري مخالف اصلاح قانون مطبوعات بود. مسأله هيأت منصفه، تعريف جرم سياسي و... نیز بر همگان روشن است که چه شد. آنها فقط انجمن‌هاي دولتي را به رسميت مي‌شناسند.

دموکراسي از وجود جامعه مدني قدرتمند خبر مي‌دهد که بر اساس مجموعه گوناگوني از گروه‌هاي متوسط، از انجمن‌هاي زنان و اتحاديه‌هاي کارگري گرفته تا تعاونيها و اتاق‌هاي بازرگاني، بنا شده است. چنين گروه‌هايي احتمالاً به عنوان موثرترين وسيله در خدمت انتقال مطالبات اجتماعي به تصميم‌گيرندگان قرار مي‌گيرند. همچنين مي‌توانند با توضيح معنای دموکراسي براي کساني که با آنها سر و کار دارند نقش آموزش مهمي ايفا کنند. نظريه دموکراتيك آزادي‌خواهانه از آغاز انجمن‌هايي را که داوطلبانه شکل گرفته‌اند مکمل اساسي نهادهاي سياسي رسمي در دموکراسي مبتني بر

نماینده‌گی، از قبیل احزاب سیاسی، مجالس قانونگذاری، و مسؤولان اجرایی منتخب مردم، تلقی کرده است. آزادی شهروندان در سازمان دادن جامعه مدنی پایه و اساسی را برای تعدد منافع و عقاید مردم فراهم می‌آورد و دموکراسی چندحزبی را امکان‌پذیر و محقق می‌سازد. جامعه‌ای متشکل از شهروندان فعال، مستقل، و سازمان‌یافته نیز ضامن است برای آن که دولت پا را از محدوده‌های خاص خود فراتر نگذارد و برای اختیارات و آزادی‌هایی که افراد باید بدون دخالت دولت از آنها برخوردار باشند مزاحمتی ایجاد نکند. این همان چیزی است که نظام مستقر راه بدان نمی‌دهد و از طریق قانونی نمی‌توان بدان دست یافت مگر آنکه از طریق نافرمانی مدنی اقدام به تأسیس انجمن‌های واقعی مستقل از دولت شود که آنهم با شعار قانون‌گرایی اصلاح‌طلبان حاکم سازگار نیست. یعنی راه‌اندازی اتحادیه کارگری مستقل از دولت، انجمن پزشکان مستقل از دولت، انجمن‌های دانشجویی مستقل از دولت و...

2.3- گذار به دموکراسی: جاده‌ای که اصلاح‌طلبان در آن گام می‌زنند، مسیری نیست که به نظام دموکراتیک منتهی شود. گذار از سلطانیسم به دموکراسی نیازمند «مشروعیت‌زدایی» از نظام حاکم و «عدم همکاری» با حاکم شخصی است. ولی اصلاح‌طلبان از طریق همکاری با حاکم خودکامه، مشروعیت داخلی و بین‌المللی برای او تولید می‌کنند. نظام خودکامه و ستمگر، در اثر «عدم همکاری مستمر» مردم، ضعیف و ناتوان می‌شود و بدین ترتیب شرایط برای گذار به دموکراسی مهیا می‌گردد. نیروها و گروه‌های دموکرات باید آگاهانه و عامدانه اندیشه عدم همکاری را در جامعه گسترش داده و آن را در بین کلیه اقشار مردم فراگیر کنند. کلیه نخبگان باید از همکاری با نظام خودکامه خودداری ورزند. هزاران گونه مختلف از روش‌های عدم همکاری وجود دارد که در عمل می‌توان به نحو احسن از آنها استفاده کرد. «منابع انسانی» یکی از منابع مهم قدرت سیاسی است. تعداد افراد و گروه‌هایی که از حاکمان خودکامه اطاعت و با آنان همکاری می‌نمایند،

اهمیت مهمی در تثبیت نظام خودکامه دارد. اگر عدم همکاری توسط بخش وسیعی از مردم به کار گرفته شود، نظام خودکامه گرفتار مشکلات اساسی خواهد شد. بازپس‌گیری «حمایت» و «پشتیبانی»، مهمترین اقدام جهت محو دیکتاتوری است.

از سوی دیگر مشروعیت اخلاقی و سیاسی رژیم باید مورد مناقشه قرار گیرد. هر نظامی به میزان مشروعیت (حق فرمانروایی) خود فرمانبرداری و همکاری دریافت می‌نماید. هر چه مشروعیت افزایش یابد، فرمانبرداری (اطاعت از قوانین و فرامین) و همکاری قابل اتکاتر خواهد بود. حق حاکمیت (سلطه) فرمانروایان و وظیفه فرمانبرداری شهروندان یکی از مسائل اصلی مشروعیت نظام‌های سیاسی است. مشروعیت‌زدایی از حاکم خودکامه باید در عمل خود را به نمایش بگذارد.

کسب مشروعیت بر اصول یا اهداف رسمی رژیم، نحوه سیاست‌گذاری و حتی ساختار سیاسی رژیم‌ها تأثیرگذار است. فقدان مشروعیت، رژیم‌های خودکامه را ملزم می‌نماید تا از ابزارهای نسبتاً پرهزینه برای مطیع کردن دولت و جامعه در حد گسترده‌ای بهره گیرند. رژیم‌های غیر دموکراتیک از دو شیوه ابزار ایدئولوژیک و انتخابات دموکراتیک برای کسب مشروعیت استفاده می‌کنند. مشروعیت ایدئولوژیک متضمن مشروعیت غیر مستقیم رژیم برحسب اهداف و اصولی است که در ایدئولوژی مربوطه پاس داشته شده‌اند. تفوق دموکراسی در عصر کنونی منجر به آن شده تا هر حکومت مشروعی مبتنی بر گزینش مردم، اراده عمومی یا سایر شالوده‌های دموکراتیک باشد. انتخابات نیمه‌رقابتی (semi-competitive election)، معروفترین شیوه‌ای است که یک دیکتاتوری بر اساس آن می‌تواند مدعی مشروعیت انتخاباتی/دموکراتیک شود. دیکتاتورهای دموکراتیک‌مآب (democratically disguised dictatorships)، یعنی دیکتاتورهای که

سیمای خود را با نقاب دموکراسی پوشانده‌اند، از انتخابات نیمه رقابتی بین مقامات دولتی منتخب که قدرتشان بسیار محدود است و همگی مورد تأیید رژیم‌اند، برای مشروعیت‌بخشی استفاده می‌کنند. انتخابات نیمه‌رقابتی همراه با تقلب ویتترین مشروعیت‌بخش نظام‌های خودکامه است. دیکتاتوریهایی که نقابی دموکراتیک به چهره می‌زنند، از منابع و فرصت‌های حمایتی دولت برای کاهش رقابت در انتخابات سود می‌جویند. در واقع انتخابات در این رژیم‌ها با يك تاس دست‌کاري شده یا متقلبانه بازی می‌شود. فقدان آزادی، انصاف و بی‌طرفی در هدایت و اجرای انتخابات ویژگی‌های اصلی انتخابات آنهاست.

این گمان باطل اصلاح‌طلبان که فقط با حضور فعال در حاکمیت می‌توان کاری انجام داد، در عمل فقط منتهی به این شد که آنها به عنوان ویتترین نظام در داخل و خارج از کشور عمل کنند. همکاری گسترده اصلاح‌طلبان طی 8 سال گذشته از طریق حضور در قوه مجریه و قوه مقننه، اگر برای دموکراسی ایرانی دستاوردی در پی نداشت، اما برای خودکامگان مشروعیت‌آفرین بود. رفتار آیت‌الله منتظری طی سالهای گذشته بهترین نمونه عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی از خودکامگی است. آیت‌الله صانعی هم به دلیل عدم همکاری با رژیم (= ولي فقيه) مغضوب است.

چرا زمانی که محمدرضا شجریان طی نامه‌ای اعلام کرد دیگر اجازه نمی‌دهد صدا و سیما صدایش را پخش کند، این اقدام مهم تلقی شد؟ برای آنکه آن اقدام یکی از مصادیق «عدم همکاری» و «مشروعیت‌زدا» بود. چرا استعفای آیت‌الله طاهری از امامت جمعه شهر اصفهان مهم بود؟ برای آنکه این اقدام مصداق مهمی از «عدم همکاری» بود که به مشروعیت‌زدایی منتهی می‌شد. وقتی همسر فرهاد اعلام می‌نماید فرهاد هرگز اجازه نداد که صدایش از صدا و سیما پخش شود، این اقدام خودداری از همکاری است.

معلوم نیست سکوت آقایان موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، مهندس موسوی، عبدالله نوری، غلامحسین کرباسچی، عطاءالله مهاجرانی و... را چگونه باید تفسیر کرد. اگر آنها آگاهانه و عامدانه از همکاری با نظام خودداری کرده‌اند، عمل آنها، به میزان اعتباری که دارند، مشروعیت‌زداست. شرکت در انتخابات (کاندیداتوری و رأی دادن) بهترین نمونه همکاری و مشروعیت‌بخشی به نظام است. در صورتی که تحریم انتخابات یکی از مصادیق مهم عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی از خودکامگی است. تحریم انتخابات گام اول در عدم همکاری است. تحریم مسئولیت‌ها و مشاغل دولتی، تحریم اداره‌ها، مؤسسه‌ها و سایر عناصر دولتی، خودداری از قبول (و همکاری با) مأموران انتصابی حاکمیت، خودداری از انحلال سازمانها و مؤسسه‌های مستقل و... برخی دیگر از وجوه عدم همکاری‌اند که باید مد نظر قرار گیرند. روش‌های عدم همکاری اجتماعی و عدم همکاری اقتصادی نیز وجود دارند که باید بدانها عمل شود.

اصلاح‌طلبان با گرم کردن تنور انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، کمکی به فرآیند دموکراسی نمی‌کنند. همانطور که در انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم نکردند. تنها دستاورد اقدام آنها استفاده‌ای است که محافظه‌کاران پس از انتخابات برای مشروع جلوه دادن خود و نظام مستقر از آن می‌کنند.

3. کارآیی تحریم: تحریم انتخابات توسط دموکرات‌های آزادیخواه تا چه حد مؤثر است و چند درصد مردم به دنبال نخبگان و روشنفکران انتخابات را تحریم خواهند کرد؟

کل واجدین شرایط شرکت در انتخابات يك طيف را تشكيل مي‌دهند. در يك سر طيف 30 درصد از واجدین شرایط قرار دارند که حتماً در انتخابات شرکت مي‌کنند و در سوي مقابل 30 درصد ديگر از واجدین شرایط قرار دارند که قطعاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. چهل درصد باقي‌مانده افراد مردد و بلا تکلیفی هستند که عمده تبلیغات طرفین برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات بر روی آنها متمرکز خواهد بود.

شرکت می‌کنند	بلا تکلیف‌اند	شرکت نمی‌کنند
30 درصد	40 درصد	30 درصد

معمولاً حدود 20 درصد کل واجدین شرایط به محافظه‌کاران رأی می‌دهند. تمام کوشش محافظه‌کاران معطوف به آن است که آراءشان را تا 30 درصد کل واجدین شرایط افزایش دهند. (در شهرهای بزرگ چون تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد و... آراء محافظه‌کاران معمولاً از 10 درصد تجاوز نمی‌کند).

اصلاح‌طلبان، برای پیروزی، سعی می‌نمایند تا با ترغیب مردم به شرکت فعال و گسترده در انتخابات، کل آراء را به حدود 70 درصد کل واجدین شرایط برسانند. (به دلیل ثبوت نسبی آراء محافظه‌کاران، پیروزی اصلاح‌طلبان منوط به شرکت گسترده مردم در انتخابات است).

از سوي ديگر تحریم‌کنندگان انتخابات مي‌بایست سعی نمایند با جذب 40 درصد بلا تکلیف‌ها، میزان عدم شرکت را از 30 درصد، تا 70 درصد افزایش دهند.

جدول زیر انواع تقسیم آراء را در این چارچوب به تصویر می‌کشد. در این جدول آراء تحریم‌کنندگان از 30 درصد تا 70 درصد افزایش می‌یابد و بر مبنای آن، آراء محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان محاسبه شده است. آراء محافظه‌کاران در این جدول بین 20 درصد تا 30 درصد کل واجدین شرایط متغیر است.

کل واجدین شرایط	آراء محافظه‌کاران	آراء اصلاح‌طلبان	آراء تحریم‌کنندگان
48000000	9,600,000	24,000,000	14,400,000
48000000	14,400,000	19,200,000	14,400,000
48000000	9,600,000	19,200,000	19,200,000
48000000	14,400,000	14,400,000	19,200,000
48000000	9,600,000	14,400,000	24,000,000
48000000	14,400,000	9,600,000	24,000,000
48000000	9,600,000	12,000,000	26,400,000
48000000	14,400,000	7,200,000	26,400,000
48000000	9,600,000	9,600,000	28,800,000
48000000	14,400,000	4,800,000	28,800,000
48000000	9,600,000	7,200,000	31,200,000
48000000	14,400,000	2,400,000	31,200,000
48000000	9,600,000	4,800,000	33,600,000
48000000	14,400,000	-	33,600,000

تحریم گسترده انتخابات توسط نخبگان فرهنگی - سیاسی می‌تواند به عدم شرکت مردم در انتخابات منجر شود و عدم مشروعیت نظام را برملا نماید. اگر این اقدام صورت پذیرد، میزان تحریم از 55 درصد تا 70 درصد خواهد بود.

تحریم‌کنندگان	شرکت‌کنندگان
%55 = 26, 400, 000	%45 = 21, 600, 000
%60 = 28, 800, 000	%40 = 19, 200, 000
%65 = 31, 200, 000	%35 = 16, 800, 000
%70 = 33, 600, 000	%30 = 14, 400, 000

اشکال: در برخی از جوامع دموکراتیک معمولاً بین 35 تا 40 درصد مردم در انتخابات شرکت می‌کنند. تحریم انتخابات در ایران حتی اگر منجر به عدم شرکت 60 تا 65 درصد مردم شود، هنوز میزان آراء با میزان آراء برخی نظام‌های دموکراتیک برابر است. بدین ترتیب همانگونه که عدم شرکت 60 تا 65 درصد مردم در انتخابات برخی از جوامع دموکراتیک، نظام‌های آنها را از مشروعیت ساقط نمی‌کند، عدم شرکت 60 تا 65 درصد مردم در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری هم نظام جمهوری اسلامی را نامشروع نمی‌کند.

پاسخ: چند تفاوت در اینجا وجود دارد که باید بدانها توجه شود. اولاً در نظام‌های دموکراتیک مشروعیت نظام متمایز از مشروعیت زمامداران است. ازینرو از مشروعیت افتادن حاکمان به زوال مشروعیت نظام منجر نمی‌شود. در حالیکه در نظام‌های خودکامه مشروعیت نظام عین مشروعیت زمامداران است. از مشروعیت افتادن زمامداران همان و از مشروعیت افتادن نظام همان.

ثانياً: برگزاری انتخابات آزاد شرط لازم (اما نه شرط كافي) مشروعيت نظامهاي دموكراتيك است. نظامهاي دموكراتيك به دليل پذيرش داوري مردم در عرصه عمومي، آزادي بيان و اجتماعات، رعايت حقوق بشر، به رسميت شناختن حقوق اقليتها، تفكيك عرصه عمومي از عرصه خصوصي، برگزاري انتخابات آزاد و عادلانه، جامعه مدني گسترده، تساهل و تسامح و رواداري، مجازات نكردن افراد به دليل عقايد دگراندیشانه و... مشروعاند. در اين نوع جوامع، به دليل تثبيت نهادهاي دموكراتيك و اطمینان از رعايت حقوق شهروندي، ممكن است اكثريت مردم در انتخابات شركت ننمایند. اما نظامهاي اقتدارگرا، نامشروعاند چرا كه حقوق بشر را نقض مي‌كنند، جامعه مدني را سركوب مي‌كنند، آزادي بيان و اجتماعات را به رسميت نمي‌شناسند، حاكم خودكامه در آنجا خدائي مي‌كند، دولت پاسخگو وجود ندارد، مخالفان را زنداني و شكجه مي‌كنند. اين نوع نظامها و حاكم خودكامه آن به آراي صوري اكثريت مردم نياز دارند تا رژيم خود را مشروع جلوه دهند. ازینرو در اين نوع جوامع اعلام مي‌كنند كه بيش از 90 درصد مردم در انتخابات شركت كرده و به نظام حاكم رأي داده‌اند. بدین ترتيب عدم شركت در انتخابات در اين نوع جوامع، قطعاً به معنای مخالفت با نظام حاكم است. اما آراء شركت كنندگان در انتخابات را بايد به صورت زیر تبیین كرد. برخي از شركت كنندگان از وابستگان نظام‌اند و منافع مستقيم نظام نصیب آنها مي‌شود. برخي ديگر به دليل ترس و وحشت در انتخابات شركت مي‌كنند تا پیامدهاي منفي عدم شركت گريبان آنها را نگیرد (مثلاً ترس از رد صلاحيت توسط گزينش كنكور به دليل عدم شركت در انتخابات، ترس سربازان و نظاميان و زندانيان از مجازات، ترس كارمندان از اخراج يا عدم ترقي يا ترس از ندادن پاسپورت). علاوه بر اينها حجم بالايي از آراء محصول تقلب است. يعني نظام حاكم براي نشان دادن مشروعيت خود، ميزان آراء را بسيار بالاتر از واقعيت اعلام مي‌نماید.

بدین ترتیب هر گونه انتخابات در نظام‌های اقتدارگرا، بدون نظارت نهادهای معتبر بین‌المللی، فاقد اعتبار و مخدوش است.

پس مقایسه آراء این نوع جوامع با جوامع دموکراتیک فاقد اعتبار علمی است.

4. احتمال تجزیه ایران: برخی از آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان نگران تجزیه ایرانند و خطر آن را دائماً گوشزد می‌نمایند. به نظر آنها، تحریم انتخابات و مشروعیت‌زدایی از نظام می‌تواند به تقویت موضع جدایی‌طلبان و حمایت خارجی از آنها بینجامد و این امر می‌تواند به تجزیه ایران منجر شود. حتی احتمال اندک این خطر، هر ایران‌دوستی را نگران و اندیشناک می‌کند. تمامیت ارضی ایران یکی از اصول پذیرفته شده تمامی دموکرات‌های جمهوریخواه است. برای برآورد میزان واقعی بودن این احتمال، باید آن را از دو زاویه مورد بررسی قرار داد:

4-1: زمینه داخلی: تفاوت‌های قومی در ایران و رفتارهای تبعیض‌آمیز نظام با آنها، واقعیتی انکارناکردنی است. سنی‌ها بسیار کمتر از شیعیان، کردها و اعراب نیز بسیار کمتر از فارس‌ها در نظام سیاسی نقش دارند. مناصب حکومتی به نحو بسیار تبعیض‌آمیز به نفع شیعیان و فارس‌زبانها تقسیم شده است. استانها از نظر وضعیت اقتصادی، تفاوت چشمگیری با یکدیگر دارند. همه اینها ناشی از سیاست‌های غلط زمامداران مرکز نشین است. ولی هیچ جنبش مطرح جدایی‌طلبانه داخلی وجود ندارد که خواهان جدایی مناطق خاصی از ایران باشد. نخبگان اقوام مختلف، به دنبال رفع تبعیض و مشارکت عادلانه در نظام سیاسی‌اند. فدرالیسم در چارچوب یک نظام دموکراتیک، حداکثر درخواستی است که امکان تحقق عملی دارد و دموکرات‌ها از آن حمایت می‌کنند.

آنان که خطر تجزیه را جدی فرض می‌کنند، چند استان کشور را مستعد چنان کاری می‌دانند: استانهای کردنشین، استانهای ترک‌نشین، سیستان و بلوچستان و خوزستان. به طور طبیعی مشارکت مردم استانهای استقلال‌طلب در انتخابات باید بسیار کمتر از دیگر استانها باشد. با این حال، استانهای کردستان (12/83 درصد واجدین شرایط) و سیستان و بلوچستان (34/39 درصد واجدین شرایط) که در ابتدای انقلاب با مشارکت کم در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند، در هشتمین دوره ریاست جمهوری به ترتیب با 53/45 و 70/13 درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کرده‌اند. میزان مشارکت مردم خوزستان (جز در سه دوره) با اینکه همواره کمتر از متوسط کل کشور بوده، ولی همواره نزدیک به متوسط کل کشور بوده است. مشارکت مردم استان آذربایجان شرقی همواره زیر متوسط کل کشور بوده و سیر نزولی داشته است. نکته جالب توجه اینکه وضع اقتصادی استان آذربایجان شرقی بهتر از استانهای محروم کشور است و از نظر سیاسی نیز نسبت به استانهای دیگر سهم مناسبی در حاکمیت دارند. رهبر کشور ترک‌زبان است، رئیس مجلس خبرگان ترک‌زبان است.

اطلاعات آماری انتخابات سراسری ریاست جمهوری اسلامی ایران به تفکیک استان - اولین دوره الی هشتمین دوره

دوره	اذربایجان شرقی	اذربایجان غربی	خوزستان	سیستان و بلوچستان	کردستان	کل کشور
اولین دوره	%53/53	%40/11	%74/03	%34/39	%12/83	%67/43
دومین دوره	%63/56	%45/83	%45/55	%29/8	%43/72	%64/24
سومین دوره	%78/66	%58/73	%54/49	%47/6	%48/46	%74/26
چهارمین دوره	%49/02	%53/63	%56/9	%31/92	%51/57	%54/78
پنجمین دوره	%50/6	%55/23	%59/02	%38/68	%58/68	%54/59
ششمین دوره	%43/98	%48/8	%45/6	%42/87	%54/96	%50/66
هفتمین دوره	%67/79	%73/71	%74/08	%65/28	%79/04	%79/92
هشتمین دوره	%53/07	%56/41	%59/3	%70/13	%53/45	%66/77

4-2: زمینه خارجی: مهمترین طرح برای خاورمیانه، طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا و هم‌پیمانان اوست. پیش‌فرض اساسی این طرح این است که حکومت‌های خودکامه از یک سو و فقر اقتصادی از دیگر سو، منشاء بنیادگرایی و تروریسم‌اند. استبداد تروریسم‌پرور و فقرگستر است. اگر منطقه دموکراتیک شود، تروریسم و بنیادگرایی محو، امنیت برقرار و رونق اقتصادی برای منطقه به دنبال خواهد آورد. این امر به نفع سرمایه‌داری جهانی است که به دنبال بازارهای امن می‌گردد.

در این طرح و طرح‌های مشابه، مقوله‌ای به نام تجزیه کشوری خاص وجود ندارد. ایران و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و عربستان و کویت و ... باید دموکراتیک شوند، نه تجزیه. کما اینکه در رادیکالترین مدل‌های دموکراتیک کردن منطقه، یعنی دموکراتیک کردن از طریق حمله نظامی و اشغال کشورهای افغانستان و عراق، نه تنها طرحی برای تجزیه این دو کشور وجود نداشت،

بلکه تمام کوشش مصروف آن شد که با شرکت تمام اقوام و فرّق و گروهها، نوعی حکومت دموکراتیک تکثرگرا بر این دو کشور حاکم شود. جورج بوش اخیراً اعلام کرده است، «موفقیت دموکراسی در عراق پیامی را برای سرزمین‌های میان بیروت تا تهران می‌فرستد مبنی بر اینکه آزادی می‌تواند آینده هر ملتی باشد.» اگر عراق مدل دموکراسی آمریکایی برای منطقه باشد، تجزیه هیچ کشوری مطرح نخواهد بود. از سوی دیگر از نظر تهدیدهای قومی، عراق بسیار مستعدتر از ایران برای تجزیه بود ولی عراق تجزیه نشد و طرحی برای تجزیه آن کشور وجود نداشت. سهل است يك کرد به عنوان رئیس جمهور آن کشور انتخاب شد. او (جلال طالبانی) می‌گوید: «کردستان مستقل نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. کردها نیز مثل هر مردم دیگری دوست دارند سرنوشت خودشان را تعیین کنند. اما آنها فهمیده‌اند که این امر با واقعیت نمی‌خواند و امکان‌پذیر نیست. زیرا هر چند همسایگانمان به ما حمله نمی‌کنند اما مرزهایشان را خواهند بست و يك کردستان مستقل نخواهد توانست به حیات خود ادامه دهد. رؤیا يك چیز است و واقعیت چیزی دیگر. اکثر کردها به فهرست ما، جناح کردها، رأی دادند. جناحی که خواهان نظام فدرال در عراق است نه کسب استقلال» این سخن کسی است که سالها برای استقلال مبارزه کرده است و حدود 15 سال تجربه حکومت کردستان مستقل را در پشت سر دارد.

کشور ترکیه در سال 1974 با اشغال قبرس شمالی و تقسیم آن کشور به دو بخش ترك و یونانی‌نشین و اعلام جمهوری ترك قبرس شمالی در سال 1983، سعی در استقلال آن داشت. اما هیچ کشوری قبرس ترك‌نشین را به رسمیت نشناخت و جامعه جهانی به طور یکپارچه خواهان اتحاد دو بخش قبرس شد. ترکیه و قبرس شمالی راهی جز عقب‌نشینی نداشتند. در همه‌پرسی 24 آوریل 2004، 70 درصد مردم ترك‌نشین، به طرح دبیر کل سازمان ملل رأی دادند تا برخی از تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا لغو شود. در انتخابات 84/1/28 محمدعلی طلعت جانشین رئوف دنک‌تاش شد. وی

طرفدار اتحاد دو بخش است. اتحادیه اروپا تا اکتبر 2005 میلادی به ترکیه مهلت داده است تا بحران قبرس را حل و فصل کند. اگر فشارهای گسترده بین‌المللی و خصوصاً آمریکا و اروپا وجود نداشت، ترکیه و قبرس شمالی همچنان از تجزیه دفاع می‌کردند، نه از اتحاد.

آمریکا و اروپاییان، به دلیل منافع اقتصادی و تأمین امنیت ملی‌شان، به دنبال گسترش دموکراسی در دیگر کشورها و خصوصاً منطقه خاورمیانه‌اند. تجزیه کشورها هیچ کمکی به این فرآیند نمی‌کند. نباید فراموش کرد که دموکراسی‌ها با همدیگر نمی‌جنگند.

5. حمله نظامی آمریکا به ایران: حمله نظامی آمریکا به ایران مسأله دیگری است که اذهان بسیاری را به خود مشغول کرده است. عقلاً به درستی تأکید می‌کنند که نباید کاری کرد که آمریکا ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. به گمان برخی، تحریم انتخابات و مشروعیت‌زدایی از نظام می‌تواند زمینه‌ساز حمله آمریکا به ایران باشد. دموکرات‌های جمهوریخواه به هیچ‌وجه موافق تهاجم نظامی آمریکا به ایران نیستند. اما توجه به چند نکته ضروریست:

1-5_ کلیه پیش‌بینی‌ها در خصوص احتمال تهاجم نظامی آمریکا به ایران، مبتنی بر عملکرد دولت آمریکا در عراق و افغانستان از یک‌سو و تهدیدهای لفظی مقامات آن کشور از دیگر سو است. اما به واقع هیچ‌کس نمی‌داند در شورای امنیت ملی آمریکا و دیگر نهادهای تصمیم‌گیر آن کشور، چه طرحی درباره ایران تدارک دیده شده است. و جزئیات مراحل آن طرح چیست؟ آن طرح بیش از آنکه به عملکرد مخالفان دولت ایران متکی باشد، به نحوه رفتار رژیم ایران وابسته است. زمامداران آمریکا، با توجه به عملکرد جمهوری اسلامی در چهار زمینه انرژی هسته‌ای و مسأله تروریسم و صلح اعراب و

اسرائیل و مسأله حقوق بشر، بر این باورند که این رژیم باید جای خود را به يك رژیم دموکراتیک بسپارد. اما در خصوص چگونگی گذار ایران به دموکراسی، در بین زمامداران آمریکا اختلاف نظر اساسی وجود دارد. تغییر رژیم از راه فشارهای سیاسی یکپارچه جامعه جهانی، دیدگاهی است که می‌تواند اجماعی بین آنها به وجود آورد. ولی مطرح شدن حمله نظامی، نه تنها بین آمریکا و دیگر کشورها شکاف ایجاد می‌نماید، بلکه بین مقامات آمریکایی و مردم آن کشور اختلاف ایجاد خواهد کرد. مستقل از این مشکلات، باید دید که آیا در شرایط کنونی آمریکا توان حمله نظامی به ایران را دارد یا نه؟

2_5_ جنگ واقعی متعارف به منظور اشغال ایران: حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال آن کشور طی دو سال گذشته ماهیانه حدود چهار میلیارد دلار هزینه، روزی دو کشته (حدود 1500 کشته طی دو سال)، و استقرار یکصد و پنجاه هزار نیروی نظامی به دنبال داشته است. با توجه به وسعت خاک و جمعیت ایران، آمریکا برای حمله نظامی به ایران نیازمند حداقل سیصد هزار نیروی نظامی است. مهمترین مشکل جنگ واقعی متعارف این است که آمریکا در شرایط حاضر نیروی انسانی لازم برای چنین جنگ گسترده‌ای را در اختیار ندارد. ضمن آنکه آمریکا برای چنین حمله‌ای به بودجه و امکانات نظامی تقریباً دوبرابر آنچه در عراق به کار گرفت نیاز دارد. آمریکا فعلاً گرفتار عراق و افغانستان است و باید به سرعت اوضاع سیاسی - امنیتی عراق را سر و سامان دهد.

3_5_ جنگ محدود: در جنگ محدود فقط به اهداف محدود استراتژیک از راه دور و هوا حمله خواهد شد. در این حالت توان هسته‌ای ایران نابود شده و زرادخانه موشکی و توان دریایی و مراکز سپاه پاسداران مورد حمله قرار

خواهند گرفت. به فرض آنکه این حمله کاملاً موفقیت‌آمیز باشد، دو تحلیل مختلف درباره نتایج آن وجود دارد:

الف. به گمان محافظه‌کاران تندرو آمریکایی، پس از حمله، حکومت کاملاً تضعیف می‌شود، ترس و وحشت مردم ناپدید خواهد شد و مردم به خیابانها ریخته و رژیم را سرنگون خواهند کرد.

ب. به گمان دموکراتهای مخالف جنگ، پس از چنان حمله‌ای، رژیم، مخالفان را به شدت سرکوب و فضای سیاسی را کاملاً مسدود خواهد کرد. مردم و روشنفکران بیگانه‌ستیز ایرانی، در صورت حمله خارجی، به پشتیبانی از رژیم برخوانند خاست و به جای آنکه رژیم سرنگون شود، تحکیم خواهد شد. 4-5_ بهانه حمله نظامی: دولت آمریکا تنها به بهانه وجود سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی می‌تواند به ایران حمله نماید. در مذاکرات هسته‌ای ایران تاکنون به نحو احسن عقب‌نشینی کرده است. پروتکل الحاقی در عمل در حال اجراست. هرچه را آنها خواستند فعلاً تعطیل شده است. هنوز راه برای عقب‌نشینی‌های بعدی باز است. بدین ترتیب آمریکا نمی‌تواند پرونده ایران را به شورای امنیت سازمان ملل بسپارد. درباره عملیات تروریستی نیز توجه به این نکته ضروری است که از خرداد 76 تاکنون هیچ‌یک از مخالفان دولت ایران در اروپا ترور نشده‌اند. مسأله حمایت از حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی نیز با عقب‌نشینی ارتش سوریه از لبنان و سیاست‌های دولت خودمختار محمود عباس در خصوص خلع سلاح کلیه گروه‌های مسلح، رفته‌رفته منتفی خواهد شد. بدین ترتیب اگر بهانه سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی وجود نداشته باشد، به بهانه نقض حقوق بشر، آمریکا نمی‌تواند ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. البته اگر ایران به عقب‌نشینی خود ادامه ندهد، امکان ارسال پرونده به شورای امنیت سازمان ملل تقویت خواهد شد.

5-5- به باور دموکراتهای جمهوریخواه تنها راه جلوگیری از رویارویی ایران و آمریکا، استقرار یک نظام دموکراتیک در ایران است. با وجود نظام فعلی و ادامه سیاستهایش، امکان رویارویی نظامی تقویت خواهد شد. دموکراتها از طریق تحریم انتخابات، که اقدامی کاملاً مسالمت‌آمیز است، دموکراتیزاسیون ایران را دنبال می‌نمایند. به گمان آنها یک جنبش اجتماعی فراگیر دموکرات، می‌تواند از حمله نظامی آمریکا به ایران ممانعت به عمل آورد. در صورت وجود چنان جنبشی، مسأله حمله نظامی منتفی خواهد شد.

از سوی دیگر، آزادیخواهان نمی‌توانند به دلیل احتمال حمله آمریکا، از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی دست بشویند (به اصطلاح در مقابل امپریالیسم در پشت استبداد بایستند). آیا مجاهدین افغانی به دلیل آنکه آمریکا قرار بود به افغانستان حمله کند، مبارزه را کنار نهادند و به طالبان پیوستند؟ آیا مبارزین عراقی به دلیل آنکه قرار بود آمریکا به عراق حمله نماید، مبارزه با رژیم صدام را کنار گذاردند و به رژیم صدام پیوستند؟ اگر چنان می‌کردند از سوی آزادیخواهان دنیا مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند؟ می‌توان مخالف تهاجم نظامی آمریکا به ایران بود و در عین حال به مبارزات آزادیخواهانه ادامه داد.

6- انواع رژیم‌های غیردموکراتیک و فرآیند گذار: رژیم‌های غیردموکراتیک انواع گوناگونی دارند. از یک منظر، این نوع رژیم‌ها، به دیکتاتورهای نظامی، حزبی و شخصی تقسیم می‌شوند. در دیکتاتوری نظامی، ارتش حکومت می‌کند. در دیکتاتورهای حزبی، یک حزب مسلط (کمونیستی، فاشیستی، ناسیونالیستی و...) حکومت می‌کند. در حکومت شخصی، حاکم از میزان یا درجه‌ای از خودسرانگی برخوردار است که به خودکامگی می‌انجامد. این وضعیت را ماکس وبر سلطانیسم (Sultanism) می‌نامد. سلطانیسم نظامی

است که در آن حاکم از حداکثر اختیارات و قوهٔ صلاحدید امور برخوردار است. لینتز (Linz) چهار نوع نظام سیاسی مبتنی بر سلطهٔ شخصی را مشخص نموده است که عبارتند از: سلطانیسم مدرن، دموکراسی الیگارشیکی، پدرسالاری نظامی و سیادت متنفذین محلی (حکومت به وسیلهٔ رؤسای سیاسی محلی). او حاکمیت سلطانیسم را متمرکزترین و خودسرانه‌ترین شکل سلطهٔ شخصی می‌داند. سلطانیسم مدرن مبتنی بر سازمانهای مدرن و رسماً یا علناً مبتنی بر هنجارهای بوروکراتیک است. به نظر برخی از اندیشمندان، فقدان نهادهای سیاسی کارآمد منجر به تفوق قدرت و اقتدار شخصی می‌شود که تنها یک قدرت تعدیل‌کننده می‌تواند آنرا محدود گرداند تا نهادهای موجود. به اعتقاد آنها سلطهٔ شخصی، نظامی از مناسبات فردی است که بر پایهٔ روابط حاکم با همدستان، پیروان، حامیان و رقبای خود، استوار می‌باشد. در حکومت شخصی، مناصب و اختیارات دولتی «مایملک» شخصی رهبر مادام‌العمر است. به تعبیر دیگر، دولت دارای شخصی رهبر است. ماکس وبر سلطانیسم را برای اشاره به وضعیتی به کار می‌برد که در آن سلطه یا اقتدار مطلق به حداکثر میزان خود می‌رسد. معمولاً ویژگیهای «ساختاری» باعث می‌شود تا رهبر موقعیت شخصی‌اش را در درون رژیم تحکیم بخشد. مثل کنترل اختیارات دولتی که از نظر قانونی بسیار گسترده‌اند. مثلاً، خودکامگی قانونی، تضمین‌کنندهٔ موقعیت رهبر در برابر شیوه‌های قانونی‌ای است که می‌توانند موجبات برکناری وی را فراهم آورند (در ایران رهبر اعضای شورای نگهبان را برمی‌گزیند، اعضای شورای نگهبان هم، اعضای مجلس خبرگان رهبری را برمی‌گزینند. یعنی رهبر با واسطهٔ کسانی را برمی‌گزیند که قرار است ناظر و عزل‌کنندهٔ او باشند). از سوی دیگر رهبر شخصی فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی است. بدین ترتیب تهدیدی از سوی نظامیان احساس نمی‌کند.

نظام حاکم بر ایران، نظام توتالیتر نیست، بلکه نظام سلطانی است. لذا با توجه به این امر و تمایز انواع رژیمها از یکدیگر، باید به این پرسش پاسخ گفت: چگونه نوع خاصی از رژیم، تسلیم فرآیند دموکراتیزاسیون شده است؟ روستو گذار به دموکراسی را به سه مرحله تقسیم کرده بود: الف: منازعه بلندمدت بین نیروهای سیاسی مخالفی که از قدرت برابری برخوردارند.

ب: مذاکره برای دستیابی به یک قرارداد سازش توسط رهبران نیروهای سیاسی که به نهادینه کردن رویه‌های دموکراتیک می‌انجامد و ج: عادت کردن به رویه‌های دموکراتیک که به تدریج باعث افزایش میزان و گسترهٔ اجماع می‌گردد.

توافق‌نامه سازش از یک‌سو به دنبال بازتعریف قواعد بازی سیاسی است و از سوی دیگر، مبتنی بر تعهدات و ضمانت‌نامه‌های متقابلی است که حافظ منافع حیاتی طرفین قرارداد باشد. در قرارداد رهاسازی قدرت، معمولاً رهبران نظامی به طرف مقابل تضمین می‌دهند که حقوق فردی شهروندان اعاده و انتخابات آزاد برگزار شود. در مقابل غیر نظامیان به نظامیان تعهد می‌دهند که درصد مجازات زمامدارانی که مرتکب تندرویهای سرکوبگرانه شده‌اند، برنمایند (اصل ب‌بخش و فراموش نکن) و فرآیند دموکراسی را بدون خشونت و هرج و مرج پیش برند. در واقع دیکتاتورهای نظامی و حزبی پس از فشار اجتماعی شدید، بر سر میز مذاکره حاضر می‌شوند. گذار توافقی حاصل وضعیت است که از نظر قدرت سیاسی طرفین کاملاً برابر و متوازن باشند. گذارهای توافقی در رژیمهای اقتدارگرا محصول اختلافات عمده تندروها (محافظه‌کاران) و میانه‌روهای (اصلاح‌طلبان) درون رژیم از یک‌سو، و ائتلاف اصلاح‌طلبان حاکم با دموکراتهای خارج از حاکمیت جهت کنار زدن تندروهای رژیم از سوی دیگر است. ولی فرآیند گذار در دیکتاتورهای شخصی بسیار

متفاوت است. به گفته هانتینگتون: رهبران دیکتاتورهای شخصی در مقایسه با رهبران نظامی و تک‌حزبی احتمال کمتری دارد که قدرت را به صورت داوطلبانه واگذار کنند. به نظر اودانل (O'Donnell) و فیلیپ اشمیتر (Schmitter)، تنها راه تغییر رژیم و برقراری دموکراسی در دیکتاتورهای سلطانی نظیر رژیم پیشین سوموزا در نیکاراگوئه، «شورش مسلحانه غیر نظامی» است. برای اینکه حاکمان شخصی نوعاً مایل به واگذاری قدرت نیستند. گرایش کلی حاکمان شخصی، امتناع از واگذاری قدرت است. لذا به نظر اشنايدر (Snyder)، در صورتی که ارتش فاقد استقلال کافی برای از میان برداشتن حاکم شخصی (نظامی یا غیرنظامی) باشد، آنگاه تنها راه‌حل برای سرنگونی وی شکل‌گیری یک جنبش انقلابی است.

رهبران شخصی نه‌تنها تمایلی به واگذاری قدرت ندارند، بلکه قدرت را به طور مادام‌العمر در اختیار گرفته و به طور خودکامه از آن استفاده می‌کنند. مسأله گذار به دموکراسی در چنین شرایطی، با گذار در رژیمهای اقتدارگرای نظامی و حزبی تفاوت‌های چشمگیری دارد. در اینجا همکاری با حاکم شخصی و مشروعیت‌بخشی به فرمانروایی او هیچ کمکی به فرآیند دموکراسی نمی‌کند. برعکس، فرآیند دموکراسی در این شرایط از راه عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی تسهیل خواهد شد. بدین ترتیب آزادی‌خواهان باید روشن نمایند که رژیم ایران به کدامیک از انواع رژیمها تعلق دارد؟ و گذار آن نوع رژیم خاص به دموکراسی تابع چه فرآیندی است؟ جامعه‌شناسی سیاسی، فرآیند دموکراتیزاسیون انواع رژیمها را بر اساس تجربه بشری، توصیف و تبیین کرده است.

دوستان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت اسلامی، به دلیل يك تحليل خاص، با تحریم انتخابات مخالفند و از شرکت فعال در انتخابات دفاع می‌کنند. به گفته نماینده سازمان: «در کشورهای در حال توسعه، گذار به دموکراسی زمانی ممکن می‌شود که هیچ‌یک از دست کم دو جناح سیاسی در درون قدرت قادر به حذف رقیب خود نباشد. . . [یعنی] جامعه باید به مرحله‌ای برسد که نخبگان آن در درون حکومت (صرف نظر از پایگاه اجتماعی یکسان یا متفاوت اما با دیدگاه‌های متمایز ایدئولوژیک) نتوانند یکدیگر را حذف کنند. در این وضعیت يك جامعه وارد عصر دموکراسی‌خواهی خواهد شد» به گفته نماینده مشارکت: «در کشورهایی که گذار دموکراسی در آنها با موفقیت صورت گرفته است. . . دموکرات‌های حکومتی با رهبران جنبش‌ها معامله کرده‌اند و دموکراسی در حقیقت، محصول نهایی این معامله‌ها بوده است».

علوم اجتماعی تجربی، مانند علوم متافیزیکی، معرفتی پیشینی نیستند، بلکه دانش‌های پسینی‌اند. می‌توان در کنج عزلت نشست و درباره وجود ماهیت یا جوهر و عرض فکر کرده و سخن گفت، ولی در خصوص «گذار به دموکراسی»، بدون توجه به گذارهایی که در سه یا چهار موج توسعه دموکراسی صورت گرفته است، نمی‌توان يك کلمه سخن گفت یا حکمی صادر کرد.

نگاه پسینی به کشورهای که موج سوم را طی کرده‌اند، سه سنخ گذار و سه نوع رژیم دیکتاتوری را نشان می‌دهد. دیکتاتورهای سه نوع‌اند: دیکتاتورهای نظامی، دیکتاتورهای حزبی و دیکتاتورهای شخصی. سه سنخ گذار از دیکتاتوری به دموکراسی اتفاق افتاده است. الف: گذار تفویضی (abdicated transition) : دیکتاتوری ضعیف از سر اجبار قدرت را به دیگران واگذار می‌کند.

ب: گذار تحمیلی (transition dictated) : در گذار تحمیلی، رژیم دیکتاتوری در موضع قدرت قرار دارد، با این حال تظاهرات گسترده مردمی رژیم را به فکر می‌اندازد تا آگاهانه فرایند دموکراتیزسیون دیکته‌شده را دنبال نماید. 24 رژیم نظامی بین سال‌های 1990-95 از طریق برنامه‌ریزی به دموکراسی رسیدند ولی «پدیده توافق نخبگان» بازتابی در آنها نداشت. برزیل، تایوان، تایلند و . . . مصادیق این نوع گذارند.

ج: گذار توافقی یا قراردادی (pacted transition) : گذار توافقی دو خصوصیت مهم دارد. اولاً رژیم حاکم به دو بخش تندرو (محافظه‌کار) و میانه‌رو (اصلاح‌طلب) تقسیم می‌شود. ثانیاً مخالفان دموکرات رژیم که بیرون از حاکمیت قرار دارند با قدرت از طریق تظاهرات گسترده مردمی، اعتصابات و عدم همکاری، بین خود و رژیم موازنه قدرت برقرار می‌نمایند. اگر عمر منازعات طولانی شود و منازعات پرهزینه و بی‌فایده باشد، نخبگان به توافق بر سر جدی‌ترین اختلاف‌هایشان علاقه‌مند می‌شوند. در نهایت از طریق مذاکرات میزگرد، بین دموکرات‌های خارج از رژیم و میانه‌روهای حاکم، گذار توافقی صورت می‌گیرد. مهم‌ترین مصداق این نوع گذار، گذار لهستان به دموکراسی در سال 1989 بود.

در فرایند مذاکره نخست، قدرتمندترین و مجربترین رهبران مهم‌ترین گروه‌ها باید محرمانه (یا علنی) و سریعاً همکاری کنند تا به نوعی تفاهم دست یابند که برای هر يك از طرفین قابل قبول باشد. سپس باید پیروانشان را به پذیرفتن نتایج عملی این توافق متقاعد کنند. و سرانجام باید، با پیشه کردن رفتارهای خویش‌دارانه، اطمینان خاطر دهند که این توافق و آداب سلوک سیاسی حاصل از آن جزئی از فرهنگ نخبگان است. استقرار نظام دموکراتیک در مقابل مصونیت از برخوردهای تلافی‌جویانه و مقابله به مثل است.

بدین ترتیب، اولاً تمام گذارها، گذار توافقی (مذاکرات میزگرد) نیست. ثانیاً گذار توافقی، توافق بین دو جناح رژیم حاکم نیست، بلکه توافق بین جناح میانه‌رو حاکم با مخالفان دموکرات رژیم است. ثالثاً انتخابات آزاد و عادلانه توافقی برگزار می‌شود تا رژیم حاکم جای خود را به مخالفان دموکرات بسپارد، نه آنکه يك بازی نمایشی در زیرمجموعه قدرت اصلی صورت گیرد. رابعاً وضع در دیکتاتورهای شخصی، به کلی با دیکتاتورهای حزبی و نظامی متفاوت است.

اصلاح‌طلبان حکومتی گمان می‌برند تنها راه گذار به دموکراسی، رفتن به درون حکومت، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دوگانه، ایجاد موازنه قدرت بین دو طرف و توافق ضروری برای گذار به دموکراسی است. حتی اگر چنین باشد، می‌بایست يك جنبش قدرتمند اجتماعی دموکرات مخالف رژیم وجود داشته باشد که از طریق تظاهرات، اعتصابات، تحریم انتخابات و . . . رژیم را وادار به مصالحه و توافق نماید (فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا به تعبیر سعید حجاریان). لذا بهتر است اصلاح‌طلبانی که می‌خواهند نقش میانه‌روهای رژیم را بازی کنند، در انتخابات شرکت و اگر محافظه‌کاران اجازه دادند، حاکمیت را دوگانه کنند. ولی به دیگران اجازه دهند از طریق عدم همکاری، تحریم و

مشروعیت‌زدایی، جنبش نیرومند دموکراسی‌خواهی را به وجود آورد تا امکان توافق و مصالحه فراهم شود. بدون فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا وجود نخواهد داشت.

اما باید توجه داشت که رژیم ایران نه دیکتاتوری نظامی است نه دیکتاتوری حزبی (که در آن یک حزب مسلط باشد). رژیم حاکم بر ایران دیکتاتوری شخصی است. فرایند گذار به دموکراسی در چنین نظامی، با دو نوع دیگر تفاوت دارد. این نوع گذار معمولاً از سوی جامعه‌شناسان، نوع ضد شخصی گذار (type anti-Personalist transition) نامیده می‌شود. این نوع گذار معمولاً مستلزم سرنگونی حاکمان شخصی است (مارکوس در فیلیپین، چائوشسکو در رومانی، استروراسز در پاراگوئه، صدام در عراق) یا مستلزم مرگ دیکتاتور شخصی است (فرانکو در اسپانیا). برای نمونه، در مصر اینک دیکتاتور شخصی حاکم است. مخالفان دموکرات، خواهان برکناری مبارک هستند. انتخابات آزاد، عادلانه در رقابتی در مقابل مبارک و برای برکناری اوست، نه مشارکت در قدرت زیر نظر او. ظاهراً مبارک حاضر به عقب‌نشینی و برگزاری انتخابات با حضور چند کاندیدا شده است. اما در ایران، رهبری به هیچ‌وجه حاضر به شرکت تک‌نفری در انتخابات نیست، چه رسد به شرکت در انتخاباتی که چند کاندیدای رقیب در مقابل او بایستند. روشن است که او رأی مردم را ندارد. برخی از حاکمان شخصی با برگزاری انتخابات تک‌نفره مدعی به دست آوردن بیش از 90 درصد آرای مردم می‌شوند، ولی در اینجا رهبری به هیچ‌وجه حاضر به ریسک اخذ مشروعیت از طریق رأی مردم نیست.

7- انقلابیگری یا اصلاح‌گری: به باور برخی تحریم انتخابات، عدم همکاری، مشروعیت‌زدایی و برگزاري رفراندوم؛ اقداماتی ساختارشکن و انقلابی‌اند و از این‌رو با اصلاح‌طلبی ناسازگارند. باید توجه داشت که از يك منظر می‌توان انقلابی بود و از منطري دیگر اصلاح‌طلب. مهم تفکیك این دو مقام از یکدیگر است.

الف - اصلاح‌طلب روشی: آدمیان اهدافی دارند و برای رسیدن به آن اهداف، روش‌ها و وسایل خاصی را برمی‌گزینند. فرض کنیم هدف، تغییر ساخت سیاسی خودکامه و جایگزینی ساخت سیاسی دمکراتیکی که آزادی و حقوق بشر را به رسمیت می‌شناسد باشد. برای رسیدن به این هدف اخلاقاً مطلوب، از دو روش متفاوت می‌توان استفاده کرد: اصلاح‌طلبانه و انقلابی.

- اصلاح‌طلب روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل مسالمت‌آمیز برای رسیدن به اهداف و غایات بهره می‌برد و اصلاحات اجتماعی تدریجی، موقتی، تجربی و جزءگرایانه را تعقیب می‌کند.

- انقلابی روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل قهرآمیز و خشونت‌بار برای رسیدن به اهداف استفاده می‌کند و به دنبال تغییرات انفجاری و ناگهانی است. توسل به روش‌های خونبار برای دستیابی به اهداف اخلاقاً نامجاز و مذموم است.

تمام آنچه تاکنون درباره انقلاب‌ها و پیامدهای منفی آن‌ها گفته شده، درخصوص انقلاب‌های کلاسیک صادق است که به روش‌های خشونت‌بار تغییرات کل‌گرایانه یا یوتویپایی را دنبال می‌کردند. انقلاب کلاسیک يك قصه

تماماً تازه بود که کل آن، حتی کلماتش، تازه و جدید بود. هدف انقلاب تغییر کل ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی از طریق تغییرات سیاسی بود. یعنی کلیه مسائل به مسائل سیاسی تقلیل می‌یافت و به روش‌های سیاسی بنیان جامعه موجود باید زیر و رو می‌شد تا همه مسائل یک جا حل و فصل شود.

اما در اواخر دهه هشتاد، انقلاب‌های آرام بلوک شرق به وقوع پیوست و یخ‌های رژیم‌های توتالیتر با تظاهرات مردم شمع در دست، ذوب شدند و عصر آزادی فرا رسید. انقلاب مخملی چک‌اسلواکی نماد انقلاب‌های بدون خونریزی جدید است. پس از آن انقلاب آرام مردم بلغراد علیه میلوسویچ و بعد هم انقلاب گل‌های سرخ تفلیس علیه شواردنادره به وقوع پیوست. پس از آن انقلاب نارنجی در اوکراین و سپس انقلاب زرد یا لاله‌ای در قرقیزستان به وقوع پیوست.

دو تفاوت عمده این انقلاب‌ها را از انقلاب‌های کلاسیک متمایز می‌سازد. یکی آنکه خشونت و خونریزی و انتقام‌گیری در کار نبود و دیگر آنکه، خلاص شدن از شر خودکامگی و ایجاد آزادی، هدف انقلاب‌های جدید بود، نه تغییر کل‌گرایانه بر مبنای یک ایدئولوژی تمامت‌خواه، که کاری نشدنی (ناممکن)، پرهزینه و بی‌فایده است. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز، معطوف به تأسیس آزادی و مردم‌سالاری، ممکن و مطلوب‌اند و نقدهایی که بر انقلاب‌های کلاسیک و پیامدهای آن‌ها وارد است، بر این انقلاب‌ها وارد نیست. به‌عنوان نمونه، کارل پوپر که با انقلاب‌های کل‌گرایانه کلاسیک مخالف بود، از انقلاب‌های آرام بلوک شرق حمایت و دفاع می‌کرد. شاید گفته شود انقلاب دو طرف دارد: رژیم حاکم و مردم مخالف آن. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز جدید از آن رو به وقوع نیوست که مردم به روش‌های مسالمت‌آمیز توسل جستند، بلکه از آن مهم‌تر، رژیم‌های حاکم از

خود خویشتن‌داری نشان داده و از قوه قهریه برای سرکوب مردم استفاده نکردند. ولی در ایران رهبری نظام اراده و توان و قصد استفاده از ابزار سرکوب را دارد و لذا هر گونه تظاهرات گسترده مسالمت‌آمیز مردمی، توسط رژیم به خاک و خون کشیده خواهد شد.

این مدعا مبتنی بر دو پیش‌فرض مهم بلا دلیل است. مطابق پیش‌فرض اول، رژیم حاکم توان سرکوب گسترده را دارد و شرایط جدید بین‌المللی و داخلی اجازه و امکان سرکوب را به آن‌ها می‌دهد. مطابق پیش‌فرض دوم، نظام حاکم بر ایران بدتر از نظام‌های حاکم بر بلوک شرق سابق، یوگسلاوی و گرجستان است و حاکمان این نظام از حاکمان بلوک شرق سابق و میلوسویچ خودکامه‌تر و سرکوبگرترند.

اگر نظام حاکم آنقدر اصلاح‌ناپذیر است که حتی تظاهرات مسالمت‌آمیز مخالفان را تحمل نمی‌کند و آن را به خاک و خون می‌کشاند، تا مخالفان نتوانند نظراتشان را بیان دارند و رفته رفته همگان را با خود همراه نمایند؛ در آن صورت تکلیف قضیه حتی از نظر فرد لیبرالی چون کارل پوپر هم روشن است:

«چنین نیست که من در همه احوال و در کلیه شرایط، مخالف انقلاب خشونت‌بار باشم. من هم مانند برخی از روشنفکران مسیحی قرون وسطی و دوران رنسانس که کشتن حاکمان جبار را جایز می‌دانستند، بر این باورم که واقعاً ممکن است در یک حکومت جابر و زورگو چاره‌ای جز این نباشد و در چنین احوال، انقلاب خشونت‌بار را باید موجه شمرد. ولی همچنین معتقدم که یگانه هدف هر انقلابی از این قسم باید تأسیس دموکراسی باشد... به سخن دیگر، خشونت‌گری فقط تحت حکومت‌های جابر و زورگو موجه است

که اصلاحات بدون خشونت‌گری را غیرممکن می‌سازند و یگانه هدف آن باید ایجاد شرایطی باشد که اصلاحات مسالمت‌آمیز در آن ممکن شود.» با توجه به آنچه ذکر آن رفت، دموکراتها از روش‌های مسالمت‌آمیز (تحریم انتخابات، برگزاری رفراندوم) جهت تأسیس جمهوری تمام‌عیار دفاع می‌نمایند و معتقد به استفاده از خشونت برای رسیدن به مقصود نیستند. منتها چون اقتدارگرایان زیر بار رفراندوم نمی‌روند، نافرمانی مدنی که روشی مسالمت‌آمیز است برای این غایت پیشنهاد می‌گردد. پس از پیروزی، باید اصل «ببخش و فراموش نکن» مبنای کار کمیته‌های حقیقت‌یاب قرار گیرد. چرا که دموکراسی با انتقام‌گیری تثبیت و تحکیم نخواهد شد. مردم ایران زمین اینک بسیار بیش از سال 1357 می‌دانند. انقلاب 57 علیه مدرنیته بود، اما جنبش کنونی مدرن و دمکراتیک است. نبرد برای آزادی و دموکراسی مشروع و مطلوب است اما فدا کردن آدمیان در پای ایدئولوژی‌های ناکجاآبادی و نظام‌های اقتدارگرا که دستاوردی جز رعب و وحشت و خشونت ندارند، ناروا و نامشروع است. تك تكِ آدمیان با پوست و گوشت و خون و استخوان، غایت با لذات‌اند و کوشش و مبارزه جهت فراهم کردن شرایطی آزاد و دموکراتیک تا آدمیان از طریق انتخاب‌گری به غایات مطلوبشان دست یابند؛ اخلاقاً مجاز و بلکه واجب است.

ب - انقلابی در طرد آئین‌ها؛ نظریه‌ها و مدل‌ها و ایدئولوژی‌ها، برای حل مسائل نظری و رفع مشکلات عملی ابداع و ساخته می‌شوند. اگر نظریه یا آئینی مدعی حل مسائل نظری یا رفع مشکلات عملی باشد، اما از پس حل و رفع آن‌ها برنیاید، دو کار می‌توان کرد. یکی آنکه جهان و جامعه و آدمیان را آنقدر تغییر دهیم تا مصداق نظریه و آئین شوند، و دیگر آنکه نظریه و آئین را کنار بگذاریم. نظریه و آئین در خدمت آدمی است و ساخته و ابداع شده تا مسائل را حل نماید، نه اینکه آدمی خادم نظریه و آئین باشد و موظف باشد جان خود را فدای آئین بنماید.

روش‌شناسی پوپر، که مقبول‌نوشته حاضر است، مبتنی بر «بهره‌گیری انقلابی از فراگرد آزمون و حذف خطا از طریق نقادی» است. «بدینسان ما می‌توانیم از دست نظریه‌ای که با نتایج تجربی به خوبی مطابقت ندارد خلاص شویم، پیش از آنکه قبول و پذیرش نظریه سبب شود که شانس بقای خود را از دست بدهیم. از رهگذر نقد کردن نظریه‌های خود می‌توانیم کاری کنیم که نظریه‌ها فدای ما شوند و به عوض ما از بین بروند. این امر البته حائز نهایت اهمیت است».

طرد انقلابی نظریه‌ها، آئین‌ها و مکاتبی که در عمل موفق به حل مسائل آدمیان و رفع مشکلات عملی آن‌ها نمی‌شوند، بجای حذف خشونت‌آمیز آدمیان، عین عقلانیت است. پیشرفت عقلانیت در گرو سرنگون شدن قابل‌تحسین‌ترین و زیباترین نظریه‌ها و آئین‌هاست: «به این نحو به يك امکان اساسی دست می‌یابیم: می‌توانیم آزمون‌ها، و فرضیه‌های موقت خود را از طریق بحث عقلانی به نحو نقادانه حذف کنیم، بی‌آنکه خود را حذف نماییم. این نکته به واقع غرض بحث عقلانی نقادانه است... اگر روش بحث عقلانی نقادانه تثبیت بشود، این امر کاربرد خشونت را از یاد می‌برد؛ زیرا خرد نقاد تنها بدیلی است که تاکنون برای خشونت یافت شده است. این وظیفه روشن همه متفکران است که برای این انقلاب تلاش کنند. برای جایگزین کردن کارکرد حذفی نقادی عقلانی به جای کارکرد حذفی خشونت.» نزدیک شدن به حقیقت از طریق اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در نقادی انقلابی نظریه‌های قدیمی و اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در ابداع خلاقانه نظریه‌های جدید است: «این نکته تنها در مورد علم تجربی صادق نیست، بلکه در همه حوزه‌های [معرفتی] چنین است».

از نظر پوپر پیشرفته‌ترین صورت فکری عقلانیت عبارت است از آمادگی برای بحث درباره باورهای خود به نحو نقادانه، تصحیح آن‌ها در پرتو بحث نقادانه با

دیگران و حذف انقلابی باورهایی که قادر به حل مسائل نیستند. انقلابی بودن در این معنا پیامدهای مختلفی در عرصه سیاسی دارد که باید بدانها توجه شود.

در این سطح ما با دو مساله، که یکی نظری و دیگری عملی است، روبرو هستیم:

- مساله نظری: آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است یا اصلاح ناپذیر؟ (اگر مقصود از اصلاحات، تحول نظام سیاسی مستقر به یک نظام سیاسی مردم سالار (دموکراتیک) باشد). نظام اصلاح ناپذیر را باید کنار نهاد. - مساله عملی: روش‌های گذار از نظام مستقر به نظام دموکراتیک کدامند؟ (تاکتیک‌ها و استراتژی که ما را به هدف می‌رسانند).

نظریه‌ها و مدل‌هایی که تاکنون از سوی اصلاح طلبان جهت حل مساله خودکامگی و گذار به ساخت سیاسی دموکراتیک ارائه شده، از عهده حل مساله برنیامده‌اند و لذا تجدید نظر و ابداع مدل‌های جدید ضروری است. بحث تحریم انتخابات، عدم همکاری، نافرمانی مدنی و مشروعیت زدایی؛ در این چارچوب مطرح شده است.

8 . نافرمانی مدنی: برخی بر این باورند که غلبه گفتمان دموکراسی و اصلاح طلبی در ایران جایی برای رویکرد انقلابی باقی نمی‌گذارد، لذا: «همین

محدورات است که آنان را واداشته ناشیانه از مشی «نافرمانی مدنی» که ویژه جنبش‌های اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است، دفاع کنند». گزاره کلی «نافرمانی مدنی ویژه جنبش‌های اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است»، حداقل با نمونه‌های نهضت گاندی در هند دوران استعمار انگلیس و جنبش نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی رژیم آپارتاید، ابطال می‌شود. در هر دو کشور، در دوران ماقبل دموکراسی، گاندی و ماندلا برای مبارزه از روش نافرمانی مدنی سود جستند. از نظر تبارشناسی، یکی از مهمترین تبارهای نافرمانی مدنی به مبارزه منفی و تز عدم خشونت گاندی بازمی‌گردد.

باورهای بنیادی هندوی، گاندی را به نافرمانی مدنی سوق می‌داد. مطابق باور نخست، هر يك از ما در ژرفنای طبیعت خود با آتمن کل (Atman) یکی هستیم، که در عمق وجود ما، در میان همه ما مشترک است، اگر چه در این حیات در ابدان و آگاهی‌های متفاوت بی‌شمار تقسیم شده است. خدا موجودی متشخص نمی‌باشد، بلکه در بطن همه اشیا وجود دارد « خدا بدون صورت است » اما چون ما شخص هستیم، به آن وجود بی‌صورت تشخص می‌بخشیم. گاندی از این باور، وحدت ذاتی انسان و به طریق اولی وحدت همه جلوه‌های حیات را استنتاج می‌نمود. مفهوم سیاسی وحدت حیات برای گاندی این بود که هیچ کس نمی‌تواند کاملاً بیگانه و به طور جبران‌ناپذیری دشمن باشد.

مطابق باور دوم، عنصری الهی در هر يك از ما وجود دارد. (آتمن atman همان برهمن Brahman است). او از تز «حضور خداوند در هر انسانی»، نتیجه

می‌گرفت «من حتی در مخالفان خود نشانه‌ای از وجود خداوند می‌بینم». از اینرو، هیچ کس نمی‌تواند کاملاً و در نهایت یک دشمن باشد زیرا هیچ یک بدون آن بارقه الهی در درون خود نیستند.

باور سوم، آهیمسا، یعنی خودداری از قتل و کشتن، و به‌طور عام‌تر عدم خشونت است. آهیمسا آشکارا با این باور ربط دارد که همه جلوه‌های حیات یکی هستند و اینکه عنصری الهی در هر شخصی وجود دارد. نتیجه می‌گیریم که در آسیب رساندن به دیگران ما به کلی آسیب می‌رسانیم که خود ما جزئی از آن هستیم، و به حقیقت غایی یا واقعیت مطلق آسیب می‌رسانیم که ما آن را خدا می‌نامیم. آهیمسا در عمل به این معناست که در هنگامه ظلم و بی‌عدالتی و خودکامگی، راه درست برخورد با خودکامگان، شورش خشونت‌آمیز نیست بلکه توسل به سرشت درونی آن‌ها با استدلال عقلی همراه با نافرمانی مدنی از قوانین ناعادلانه است، حتی هنگامی که نافرمانی مدنی برای قانون‌شکن رنج، خشونت و حبس در پی داشته باشد. آمادگی برای تحمل رنج به خاطر عدالت، که انسانیت مشترک هم ستمگر و هم ستم‌دیده را به داوری می‌خواند، آن نیروی اخلاقی‌ای است که گاندی برای آن کلمه ساتیاگراها، یا نیروی حقیقت را وضع نمود. آمادگی برای تحمل رنج و آلام جزء مهمی از سیاست عدم خشونت و نافرمانی است. گاندی می‌گفت: «من می‌دانم که برای 90 درصد مردم هند، عدم خشونت به معنای نافرمانی مدنی است و نه هیچ چیز دیگر». سرپیچی آگاهانه از قوانین ناعادلانه، گوهر تزلزل‌ناپذیر عدم خشونت گاندی بود. نخستین نافرمانی مدنی در 1920 پیش آمد. دومین جنبش نافرمانی مدنی در اوایل دهه 1930 تأثیر بیشتری داشت. این جنبش انگلیسی‌ها را به حیرت انداخت، چون میلیون‌ها تن که از قوانین انگلستان سرپیچیده بودند، ضرب و شتم را تحمل کردند و به زندان رفتند. گاندی استدلال می‌کرد که راه مبارزه با حاکمیت انگلستان در هند خشونت نیست. برتری نیروی نظامی قدرت استعماری همیشه می‌تواند بر اقدامات خشن مخالفان غلبه کند، حال آن که

حاکمیت استعماری اگر علیه مردمی زور به کار برد که، در عین اعتراض، از خود واکنش خشن نشان نمی‌دهند، ممکن نیست دیری بپاید. عدم خشونت، با تبدیل کردن روش استفاده از زور به چیزی اخلاقاً نفرت‌انگیز، حاکمان را درمانده می‌کند. از این‌رو، انگلیسی‌ها نمی‌بایست کشته شوند؛ می‌بایست از لحاظ سیاسی شکست بخورند. مقاومت غیر خشونت‌آمیز در برابر قوانین ناعادلانه – نافرمانی مدنی – انگلیسی‌ها را مهار می‌کند و از مردم هند ملتی قدرتمند می‌سازد.

ماندلا و کنگره ملی آفریقا، نافرمانی مدنی را از گاندی فرا گرفتند و بدان عمل کردند. ماندلا می‌نویسد: «ما گفتیم رهبران کنگره ملی آفریقا باید سرانجام قوانین را نقض کنند و اگر لازم شد در راه عقاید خود مثل گاندی به زندان بروند». «والتر سیسولو برای نخستین بار ایده انجام عملیات ملی نافرمانی و سرپیچی از قوانین را نزد گروه کوچکی از ما مطرح کرد. او طرحی را ارائه داد که طبق آن افراد داوطلب از تمامی گروه‌ها عمداً با تخلف از قوانین خاص، خود را به زندان می‌اندازد». کنفرانس کنگره ملی آفریقا قطعنامه‌ای را از تصویب گذراند که در آن از دولت خواسته شده بود «قانون سرکوبی کمونیسم»، «قانون اسکان گروهی»، «قانون نمایندگی جداگانه رای‌دهندگان»، «قانون تعیین مقامات بانثو»، «قانون تردد» و قوانین مربوط به مالکیت احشام را تا 29 فوریه 1952 لغو کند. شورای برنامه‌ریزی اعلام کرد کنگره ملی آفریقا در روز 26 آوریل 1952 تظاهراتی برپا می‌کند که مقدمه عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه خواهد بود». «در اولین روز عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه بیش از 250 داوطلب در گوشه و کنار کشور این گونه قوانین را زیر پا گذاشتند و زندانی شدند. این، سرآغازی خجسته بود. سربازان ما منظم و مرتب و برخوردار از اعتماد به نفس طی چند ماه بعدی 8500 نفر در یک عملیات شرکت کردند و افرادی از تمامی اقشار: پزشکان، کارگران کارخانه، وکلا، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان، کشیشان و غیره از قوانین سرپیچی کرده و به زندان رفتند. آن‌ها این سرود را می‌خواندند

«آهاي آماندا درهاي زندان را باز كن. ما مي‌خواهيم وارد شويم». «قبلاً زندان رفتن نوعي ننگ بود اما اين طرز برخورد اكنون تغيير يافته بود و اين دستاوردي بزرگ بود. زيرا ترس از زندان مانعي بزرگ در راه مبارزات آزادي‌بخش است. از زمان اجراي عمليات تخلف از قانون به بعد، زندان رفتن به نشان افتخاري براي افريقاييها تبديل شد»

بدین ترتیب نافرمانی مدنی، نه روشی انقلابی است، نه به جوامع پسادموکراسی تعلق دارد. آری، خشونت خط قرمز دموکراتهای جمهوریخواه است. آنها هیچگاه به خشونت توسل نخواهند جست. اما نهایت عدم همکاری، نافرمانی مدنی است، نه خشونت‌ورزی. نافرمانی مدنی، نقض آگاهانه و عامدانه قوانین ظالمانه و ناحق است. فرد با نقض قانون، آگاهانه مجازات (هزینه) را می‌پذیرد. نادیده گرفتن عملی قوانین غیر عادلانه و تحمل مجازات، راهی است که فرآیند دموکراتیزاسیون را تسهیل و تحکیم می‌کند. هزینه نافرمانی مدنی به دو امر بستگی دارد. اول، قانون خاصی که نقض می‌شود. دوم، گستره افرادی که قانون را نقض می‌کنند. در دو نمونه زیر، اولاً هزینه قانون‌شکنی پائین است. ثانیاً به دلیل گستردگی نقض، نظام در مقابل مردم عقب‌نشینی کرده است.

مطابق تبصره ماده 638 قانون مجازات اسلامی: «زناني که بدون حجاب شرعي در معابر و انظار عمومي ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و يا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ريال جزاي نقدي محکوم خواهند شد.» مجازات ناچیز بدحجابی از يك سو، و گسترش آن از سوي ديگر باعث شد تا نظام این مساله را نادیده گرفته و با آن مدارا کند.

مطابق ماده 9 قانون ممنوعیت بکارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره (مصوب 73/11/23): «استفاده کنندگان از تجهیزات دریافت از ماهواره علاوه بر ضبط و

مصادره اموال مکشوفه به مجازات نقدي از يك ميليون تا سه ميليون ريال محکوم مي‌گردند». در اين خصوص هم هزینه اندک نقض قانون از يك سو و جاذبه برنامه‌هاي ماهواره‌اي از سوي ديگر باعث گسترش نقض قانون شده و رژيم مجبور به قبول اين امر گرديده است. در زماني که ويدئو ممنوع بود، مردم با نقض گسترده قانون، رژيم را مجبور به عقب‌نشيني کردند. کوشش کنوني رژيم براي وضع ممنوعيتهاي قانوني به منظور عدم استفاده از اينترنت، با نقض گسترده خواست رژيم توسط مردم، در نهايت چاره‌اي جز عقب‌نشيني براي رژيم باقي نمي‌گذارد.

موارد ياد شده نشان مي‌دهد که نافرمانی مدني به هيچ وجه عملي خشونت‌آمیز و انقلابي نيست و به شرط گستردگی آن، بسيار مؤثر و نتیجه بخش است. دموکراسیها، نافرمانی مدني را از ماقبل دموکراسیها آموختند، نه آنکه جوامع غير دموکراتیک‌آنرا از جوامع دموکراتیک وام گرفته باشند. عدم توجه فعالان سياسي - دانشجويي و روشنفکران به احضارهاي قوه قضائيه، به دليل آنکه آن قوه مستقل و بي‌طرف نيست و دادگاههاي سياسي فرمايشي است، مصداقي از نافرمانی مدني است که مي‌تواند عدم مشروعیت رویه‌هاي سياسي را برملا کند. ماده 500 قانون مجازات اسلامي يکي از قوانين غيرعادلانه و ناحقي است که بايد نقض شود. مطابق ماده 500 قانون مجازات اسلامي: «هر کس عليه نظام جمهوري ايران يا به نفع گروه‌ها و سازمانهاي مخالف نظام به هر نحو فعاليت تبليغي نمايد به حبس از سه ماه تا يك سال محکوم خواهد شد». مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، انتخاب نظام سياسي يا مخالفت با نظام سياسي، حق کلیه ابناء بشر است. هر فردي حق دارد نظام مطلوب خود را برگزیند و اگر نظام سياسي مستقر را نپسندید، به طور علني با آن مخالفت کند و از اين راه با جلب ديگران و به روشهاي مسالمت‌آمیز نظام مطلوب خود را تاسيس کند. مگر آيت‌الله خميني همين کار را در سخنراني بهشت زهرا در 12 بهمن 1357 انجام نداد و آنرا براي آيندگان تئوريزه نکرد؟ اين قانون ناحق و ناعادلانه است

و زمامداران کشور می‌خواهند به هر نحو ممکن مردم را از حق بشری‌شان محروم نمایند. لذا شهروندان می‌بایست با نقض قانون، به طور علنی به مخالفت با رژیم برخیزند و بگویند چرا این نظام را نمی‌خواهند و نظام مطلوب‌شان دارای چه اوصافی است. نافرمانی مدنی در این زمینه، هزینه زیادی ندارد؛ سه ماه تا یک سال حبس. ولی اگر نقض قانون گسترده شود، رژیم نخواهد توانست افراد بسیاری را به دلیل مخالفت با نظام جمهوری اسلامی راهی زندان کند.

9. گذار به دموکراسی از طریق فرآیندهای پخش و اشاعه: به نظر ساموئل هانتینگتون توسعه دموکراسی سه موج داشته است. به نظر فیلیپ اشمیتز توسعه دموکراسی چهار موج بسیار فشرده داشته است. موج سوم (یا چهارم دموکراسی) در 25 آوریل 1974 در پرتغال با کودتای نظامی عملاً بدون خونریزی آغاز شد. دامنه موج چهارم از نظر جهانی بیشتر از موج‌های قبلی بوده است. این موج، در کشورهای بیشتری تأثیر گذاشت و از حیث تأثیر منطقه‌ایش از موج‌های پیشین بسیار فراگیرتر بود. کشورهای که تاکنون گرفتار موج چهارم شده‌اند بسیار کمتر از کشورهای گذشته گرفتار بازگشت به رژیم‌های خودکامه و استبدادی شده‌اند. موج سوم (یا چهارم) دموکراسی چگونه تبیین شده است؟ صریح‌ترین فرضیه این است که امواج توسعه دموکراسی بر اثر فرآیندهای پخش و اشاعه به وجود می‌آیند. نمونه موفق گذار یک کشور، آن را به عنوان الگویی برای تقلید دیگر کشورها تثبیت و تعیین می‌کند؛ همین که منطقه‌ای کاملاً با رژیم‌های سیاسی دموکراتیک اشباع شود، فشار اوج خواهد گرفت و کشورهای استبدادی باقیمانده را وادار به سازگاری خود با هنجار نوین خواهد کرد. توسعه نظام‌های ارتباطی فراملی این اطمینان بیش از حد را فراهم آورده‌اند که سازوکار (مکانیسم)‌های پخش و اشاعه کارسازند. کشورهای که دیرتر به این موج می‌پیوندند هر روز بیشتر تحت تأثیر کشورهای قرار می‌گیرند که در این مسیر جلوتر از آنها بوده‌اند. دیرآمدگان می‌توانند روش‌ها و ارزش‌های پیشگامان

خود را در پیش گیرند بی آنکه ناگزیر شوند برخی از هزینه‌های کشف و شروع کار را پردازند.

دموکراتهای ایرانی نباید صرفاً تمام نگاه خود را به عوامل ساختاری معطوف نمایند. تئوری اشاعه، تصویر دیگری را در مقابل دیدگان ما می‌گشاید. تحولات اخیر جمهوری‌های آسیای میانه مؤید این فرضیه‌اند. کما اینکه حکمرانان خاورمیانه به طور زنجیره‌ای مجبور شده‌اند «اصلاح از بالا و کنترل‌شده» را در پیش گیرند تا گرفتار موج انقلابهای صورتی نشوند.

10. رهبری عدم همکاری: برخی بر این باورند که اقداماتی چون تحریم، اعتصاب غذا، فراندوم و... را نباید بی جهت سوزاند. باید آن‌ها را برای روز مبادا نگاه داشت. اما باید توجه داشت که اگر هیچگاه اعتصاب غذایی صورت نگیرد و فقط به صرف تهدید اکتفا شود، نتیجه‌ای عاید نخواهد شد. اگر هیچ انتخاباتی (البته غیر عادلانه) تحریم نشود و به امید اینکه در فرصتی مناسب از این حربه استفاده شود، در انتخابات شرکت شود، سلاح تحریم هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. کسی که فوتبال بازی نکند، فوتبال را یاد نخواهد گرفت. هر ورزشی با تمرین و تکرار به مهارت تبدیل می‌شود. اگر مردم کشوری هیچگاه فوتبال آمریکایی بازی نکنند، هیچگاه آن را فرا نخواهند گرفت.

گذار به دموکراسی مثل بازی شطرنجی است که در یک سوی آن دیکتاتورها و در سوی دیگر دموکراتها نشسته‌اند. باید وارد بازی شد و از تمام مهره‌ها جهت کیش و مات حریف استفاده کرد. اعتصاب غذا، تحریم انتخابات، برگزاری تجمعات اعتراض آمیز، عدم همکاری و... تاکتیک‌هایی برای رسیدن به اهدافند، نه اینکه هیچگاه از آن‌ها استفاده نشود.

تحریم انتخابات در شرایط فعلی عملی ضروری است. تحریم هیچ هزینه‌ای برای مردم تحریم‌کننده ندارد، چون هیچ قانونی همه مردم را ملزم به شرکت در انتخابات نمی‌کند تا در اثر عدم شرکت قانونی نقض شود و مجازات در پی داشته باشد. تعداد کسانی که به طور قطع انتخابات را تحریم می‌کنند (میلیون 15 = 30% حداقل) آنقدر بالاست که به طور مطلق امکان تلافی منتفی است. در حالیکه اگر نیمی از مردم در انتخابات شرکت نکنند، این رقم به 24 میلیون تن خواهد رسید. برای آنکه تحریم مؤثر و کارا باشد، باید چهره‌های شاخص سیاسی - فرهنگی - اجتماعی سراسر کشور طی یک اطلاعیه رسماً مردم را به تحریم انتخابات فرا بخوانند.

اگر یک هزار تن از نخبگان سراسر کشور چنان اطلاعیه‌ای را امضا کنند، نفس یک اطلاعیه مدلل، عین عدم همکاری و مشروعیت‌زداست. علاوه بر آن، امضا کنندگان می‌توانند از طریق انتخاباتی دمکراتیک، شورایی از میان خود برگزینند تا گام‌های بعدی را برنامه‌ریزی کرده و به عنوان تشکل جبهه‌یی دموکرات‌ها عمل نماید. از این راه می‌توان امیدوار شد که جنبش دموکراسی خواهی بتواند به طور دمکراتیک برای خود رهبری ایجاد نماید. اگر نافرمانی مدنی به رهبری و برنامه‌ریزی احتیاج دارد، باید به دنبال ایجاد تشکل و رهبری رفت، نه آنکه به بهانه عدم وجود رهبری، مبارزات آزادیخواهانه را تعطیل کرد. این اقدامات زمینه ظهور تشکیلات رهبری جنبش جمهوری خواهی را فراهم می‌آورد. تحریم انتخابات فرصتی فراهم می‌آورد تا دموکرات‌های جمهوریخواه از طریق بیانیه جمع شوند و سپس از طریق انتخابات دموکراتیک شورایی رهبری برای خود برگزینند. حداقل‌هایی که جمع می‌تواند بر سر آنها توافق نماید به صورت پیش‌نویس تهیه و در اختیار کلیه امضاکنندگان قرار گیرد تا پس از اصلاح به صورت دستور کار منتشر شود. جمع‌آوری یک‌هزار امضا برای بیانیه تحریم شاید فراتر از امکانات دموکرات‌های جمهوریخواه باشد. ولی باید خیز برداشت. برای رسیدن به هدف، باید در مسیر آن گام برداشت. مهم صدور اطلاعیه تحریمی است که چهره‌های

شاخص آزادي خواه زير آنرا امضا کنند. راه ناهموار آزادي با تلاش و کوشش گشوده خواهد شد. آزادي را يگان نيست. Freedom is not free.

زيرنويس ها:

1. به گمان برخي دموکراسي تنها در جوامعي استقرار و دوام يافته است که مردم آن دموکرات بوده و «تحميل ديگري» را داشته‌اند. در جامعه ما دموکراسي هيچگاه استقرار نيافت براي اينکه روشنفکران به اين نکته عنایت نکردند که مردم ما دموکرات نيستند و ما تحميل ديگري را نداريم. به تعبير ديگر، تساهل يا رواداري (تحميل ديگري، تمايل به پذيرفتن اظهار نظرهاي مخالف) و اعتماد، دو ارزش فرهنگي هستند که نقشي اساسي در دموکراسي پايدار دارند. اعتماد به معنای توانايي اعتماد کردن به ديگران است.

. يکي ديگر مي‌گويد: «انسان‌ها موجوداتي هستند که مثل حيوانات مهمترين وصفشان لذت‌طلبي و خواهشگري است و عقل آن‌ها ابزاري است که اين خواهش‌ها را با نتيجه بيشتري و هزينه کمتر تأمين کند». عدم درک اين نوع انسان‌شناسي، باعث «بسياري از تکاپوهاي غالباً پرهزينه و کم‌فايده سياسي در طول دو، سه قرن گذشته بوده است... چيزي که بحرانهاي بسيار به بار آورد و نتايج منفي فراواني داشت».

2. به همين دليل شوراي نگهبان از شمارش رایانه‌اي انتخابات ممانعت به عمل مي‌آورد. شمارش دستي، توسط خوديها، ابزار مطمئني است براي تضمين پيروي يا بالا بردن آراء محافظه‌کاران.

3. مهدي کروي مي‌گويد: «برنامه بنده کاملاً مشخص است، پياده کردن سياستها و چشم‌انداز بيست‌ساله و برنامه چهارم وظيفه من است» (ايران، 1384/2/17، ص 8).

4. به گفته وزير اطلاعات جمهوري اسلامي: «ما خواسته يا ناخواسته از ابتدای انقلاب انتخابات را به موضوعي حيثيتي و در واقع تبديل به نوعي

رفراندوم کرده‌ایم... ما تبلیغ کرده‌ایم که همه چیز به انتخابات گره خورده و این را هم مردم و هم دشمنان ما پذیرفته‌اند، حال که اینگونه شده باید انتخابات را در بهترین شرایط برگزار کنیم تا هم دولت بتواند با قدرت مسئولیت اجرایی را در بر گیرد و هم جمهوری اسلامی از مشارکت حداکثری مردم قوت و قدرت بیشتری بگیرد» (حمایت، 1384/2/18، ص 2).

جمهوری اسلامی برای مشروعیت خود آنقدر به آرای این انتخابات احتیاج دارد که وزیر اطلاعات دولت اصلاح طلبش، تحریم انتخابات را چندی پیش «براندازی» خواند و اینک آن را معیار مسلمانی و نامسلمانی اعلام می‌نماید. تحریم‌کننده نه تنها «غیر خودی» است، بلکه «نامسلمان» است: «به حضور حداکثری تن دهیم، حتی اگر شکست بخوریم و این گونه ما مسلمان هستیم. اگر کسی این احساس را نداشته باشد باید در مسلمانی او شک کرد، کسی که شکست جمهوری اسلامی را به قیمت پیروزی حزب خود بخواهد مسلمان نیست» (همشهری، 1384/2/18، ص 26).

حتماً پیامبر گرامی اسلام می‌بایست از وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی می‌آموخت و به عنوان مؤسس دین اسلام، شرکت در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را ملاک مسلمانی قرار می‌داد. مراجع تقلید هم از این پس باید در رساله‌های عملیه خود این معیار را درج نمایند. نکته جالبتر اینکه به نظر یونسی حداکثر 50% مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد. بدین ترتیب 50% بقیه مردم، مسلمان نیستند.

5. آراء باطله جزو آراء اصلاح طلبان محاسبه شده است.

6. ادعای حمایت صد درصدی مردم از پرزیدنت سکوتوره، یا ادعای حضور صد درصدی مردم و رأی «آری» آنها در انتخابات پارلمانی در کره شمالی، دو نمونه از این ترفند است.

7. به گفته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، حکومتی که در افغانستان و عراق حاکم شد، در جهت منافع ملی ایران است و سیر تحولات این دو کشور به نفع جمهوری اسلامی است. به گفته یونسکی: «در انتخابات عراق ... چیزی اتفاق افتاد که باب میل آنها (آمریکا) نبود... آنچه در عراق اتفاق افتاده به نفع جمهوری اسلامی ایران است» (شرق، 84/1/30)

8. روزنامه حمایت، 84/1/25، ص 3.

9. بحث بر سر این نیست که نظام فعلی عراق يك نظام دموکراتیک است و یا به سرعت و از طریق اشغال نظامی می‌توان دموکراسی بنا کرد. بلکه بحث بر سر آن است که آیا طرحی برای تجزیه ایران وجود دارد یا نه. بسیار روشن است که دموکراسی را نمی‌توان به انتخابات رقابتی آزاد و عادلانه تحویل کرد. هر گونه قصور و ناتوانی در حفظ حقوق بشر ادعاهای دموکراتیک بودن يك نظام را تضعیف می‌کند. دموکراسی - یعنی نظامی مبتنی بر حاکمیت اکثریت از طریق انتخابات آزاد، که با تفکیک قوا، حاکمیت قانون، و حمایت‌های قانونی از آزادی‌های فردی وضعی متعادل می‌یابد - تنها چارچوب رسمی مطمئن را برای تضمین حقوق بشر در جهان معاصر به کشورها عرضه می‌دارد. دموکراسی یعنی مردم حق دارند قانون اساسی جدید خود را شکل دهند یا بر شکل‌گیری آن تأثیر بگذارند. مردم حق دارند قانون اساسی خود را، پس از بحث‌های مبسوط همگانی و احتمالاً جرح و تعدیل پیشنویس اولیه، تصویب کنند. مردم حق دارند که درباره تغییر یا اصلاح قانون اساسی

طرف مشورت قرار گیرند. این فرآیندها باید در عراق شکل گیرند تا عراق تبدیل به يك کشور دموکراتیک شود. آنگاه اگر چنان شود، الگو بودن یا نبودن عراق واجد معناست.

10. روزنامه همشهری، 84/1/25، ص 1.

11. مطابق نظرسنجی مؤسسه گالوپ، 66 درصد شهروندان آمریکایی مخالف حمله نظامی آن کشور به ایرانند و تنها 28 درصد مردم آن کشور موافق حمله نظامی به ایرانند. از سوی دیگر 17 درصد اعضای حزب دموکرات موافق حمله نظامی به ایرانند، در حالی که 43 درصد اعضای حزب جمهوریخواه موافق حمله نظامی به ایرانند (همشهری، 1384/2/18، ص 1)

12. از آغاز جنگ تا 30 آوریل 2005 (1384/2/10)، آمریکا یکصد و شصت و شش میلیارد و نُهصد و شصت و هشت میلیون و دویست و سی و پنج هزار و بیست و نه دلار (168/968/235/029) هزینه جنگ عراق کرده است. از آغاز جنگ تا تاریخ یادشده 1586 آمریکایی در عراق کشته شده‌اند که 1234 نفر از آنها در نبردها و درگیریهای جنگی جان باخته‌اند. مطابق آمار رسمی آمریکا، طی مدت یادشده، 11/664 آمریکایی مجروح و زخمی شده‌اند ولی منابع غیر رسمی مجموع مجروحین را بین 15/000 تا 38/000 نفر تخمین می‌زنند.

13. فضاي بين‌المللي آنقدر تغيير کرده است که وزير خارجه وقت جمهوری اسلامی، دکتر ولایتی، اینک به صراحت می‌گوید: «حوادثی چون قتل بختیار و میکونوس به مصلحت کشور نبوده» (شرق، 1384/2/11، ص 4) و در خصوص ارسال موشک به وسیله کشتی حامل خیارشور می‌گوید: «بنده واقعاً اطلاع

نداشتم. ما چه اطلاعی از اینکه مثلاً در بلژیک يك موشك پیدا کردند، داشتیم» (ایران، 1384/2/18، ص 8).

14. سید مصطفی تاجزاده، دموکراسی و نخبگان، سالنامه 1383 شرق، ص 11.

15. حمیدرضا جلائی‌پور، شرق، 1384/2/24، ص 6.

16. در اواخر دفتر اول مانیفست جمهوری‌خواهی درباره نظریه گذار به دموکراسی از طریق توافق دموکرات‌های خارج حاکمیت با اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت به طور مبسوط سخن گفته شده است.

17. انقلاب ایران، آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم بود. انتقام‌گیری از سران رژیم گذشته در دادگاه‌های آیت الله خلخالی و پس از آن حذف و سرکوب‌های اوائل دهه شصت، آنگاه اعدام هزاران زندانی در تابستان 1367، قتل‌های زنجیره‌ای و... برخی از نمونه‌های انتقام‌گیری و خشونت‌ورزی این انقلابند. در این راستا و به منظور ایجاد نظامی مردم‌سالار اصل راهبردی «ببخش و فراموش کن» یا «ببخش و فراموش نکن» پیشنهاد گردید. این نکته مهم هیچگاه نباید فراموش شود، هر کس از پروژه اعدام گسترده زندانیان در تابستان 1367 اطلاع داشت و در مقابل آن سکوت نمود، به همان میزان در آن جنایت وحشتناک مشارکت داشته است. تنها کسی که قاطعانه در مقابل آن قتل عام ددمنشانه ایستاد، آیت‌الله منتظری بود. «نه» بزرگ وی به آن کشتار، نماد يك حرکت روشنفکرانه بود. در واقع در آن حال، ایشان بیش از هر روشنفکری، روشنفکر بود. چون به کاری دست زد که بالذات وظیفه روشنفکران بود، نه فقیهان. البته به گمان برخی از روشنفکران،

فقیهان هم می‌توانند روشنفکر باشند. اینان کار و فعالیت روشنفکرانه را به گفتمان (سخن = Discours) وصل می‌کنند و می‌گویند کسی که در جهت رشد و تدقیق گفتمان یا سخن دینی کار می‌کند (فارغ از محتوای درست یا غلط بحث او) کار روشنفکرانه انجام می‌دهد. در ادبیات سیاسی - اجتماعی دهه اخیر (خاصه در فرانسه و در اروپای قاره‌ای) مفاهیم روشنفکر مسلمان، روشنفکر یهودی، و غیره به کار می‌روند. همان طور که در دهه‌های قبلی مفهوم روشنفکر مارکسیست به کار می‌رفت و اشکالی هم نداشت. برای نمونه لوکاچ یا آلتوسر را روشنفکر مارکسیست می‌خواندند. 18. شاید گفته شود مفهوم انقلاب در انقلاب‌های کلاسیک و انقلاب‌های مخملي، به صورت مشترك لفظي بکار رفته و لذا تحولات نوع دوم را نمی‌توان انقلاب نامید. این اشکال تفاوتی در اصل مساله ایجاد نمی‌نماید. تحولات نوع دوم، هر چه خوانده شوند، ممکن و مطلوب‌اند و باید به استقبال آنها رفت. مارکس در مساله یهود میان انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. بر این مینا شاید بتوان حوادث گرجستان (و به يك معنا بالکان: یوگسلاوی) را انقلاب سیاسی دانست. اما انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران را انقلاب اجتماعی خواند. ولی رویدادهای آفریقای جنوبی و به قدرت رسیدن کنگره ملی آفریقا به رهبری ماندلا چیست؟ انقلاب سیاسی یا اجتماعی؟

19. «نظام» همچون «جامعه» کلی اعتباری است نه کلی حقیقی. ذات یا ماهیتی به نام ماهیت جامعه یا نظام در خارج محقق نشده است، بلکه در جهان خارج فقط افراد وجود دارند. جامعه و نظام محصول اعتبار و قرارداد آدمیانند. نظام به‌عنوان يك مفهوم انتزاعی، برساخته‌ای اجتماعی است که بالذات فاقد هرگونه ارزشی است. آنچه بالذات دارای ارزش است افرادی هستند که به‌عنوان موجودات با پوست و گوشت و خون در جهان خارج زندگی می‌کنند. نظام مقدس نیست، بلکه اگر چیزی مقدس باشد، همین آدمیانند که همه چیز برای آنها ساخته می‌شود. نظام باید فدای مردم

شود، نه اینکه افراد فدای نظام شوند. نظام مظلوم نیست. افراد تحت سلطه خودکامه‌گان،

بر مبنای فردگرایی متدولوژیک (methodologic individualism) نهاد و ساختارها واجد نیت و اهداف نیستند، بلکه تنها افرادند که هدف، قصد، نیاز و اراده دارند و تصمیم می‌گیرند. ازینرو سخن گفتن از «اهداف نظام» فاقد معناست. در واقع اهداف نظام به اهداف زمامداران فرو کاسته می‌شود. در نظام‌های خودکامه، اهداف نظام، به اهداف حاکم خودکامه تحویل می‌شود.

20. کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ص 957-958

21. می‌دانم که عطش انتقام گریبان بسیاری را لحظه‌ای رها نمی‌سازد. در تاکسی و اتوبوس شنیده می‌شود که می‌شه اوضاع برگرده تا ما حال آخوندها و پاسدارها را بگیریم. در زندان از فلان زندانی مالی می‌شنوی که می‌گوید منتظر است اوضاع برگردد تا با تیربار همه آخوندها را به رگبار ببندد. در خارج از کشور هم برخی منتظر فروپاشی‌اند تا حداقل چند هزار نفر را قتل عام کنند. این رویکرد به هیچ وجه دموکراتیک نیست و بجای دموکراسی، استبدادساز است. خوشبختانه روشنفکران، دگراندیشان و فعالان سیاسی مطرح، چنان سودایی را دنبال نمی‌کنند. دموکراسی، حقوق بشر، زندگی صلح‌آمیز، نفی خشونت در تمامی چهره‌ها و اشکال باید شعار همگان باشد. جنایت جنایت است. جنایت مقدس وجود ندارد. آن صحنه باشکوه را هرگز نباید فراموش کرد که ماندلا پس از دهه‌ها جنگ و کشتار اعلام کرد: آنچه گذشته است گذشته است.

22. کارل پوپر، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، طرح نو، ص 46

23. پیشین، ص 46

24. پیشین، ص 142-143

25. پیشین، ص 101

26. پیشین، ص 340

27. نلسون ماندلا، راه دشوار آزادی، ترجمه مهوش غلامی، انتشارات اطلاعات، ص 148.

28. پیشین، ص 160.

29. پیشین، صص 161-162.

30. پیشین، ص 172.

31. پیشین، ص 181-182.

32. مطابق قانون، حبس کمتر از 90 روز قابل خرید است. ازینرو با توجه به اینکه حداکثر مجازات قانون شکنی در این خصوص، دو ماه حبس است، نقض این مورد فقط جریمه مالی دارد، نه حبس.

<http://news.gooya.com/politics/archives/029281.php>

PDF by Efsha.co.uk

<Http://efsha.co.uk/farsi/books>